

## اصول سیاست خارجی رژیم اسرائیل: با تاکید بر دو عنصر هویت و مشروعیت (۱۹۴۸-۱۹۹۰)

نویسندگان: مجید عباسی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۵/۷

رضا سیفایی\*\*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۷/۳۰

۳۹

### چکیده

رژیم اسرائیل از زمان تشکیل در سال ۱۹۴۸، همواره با کشورهای اسلامی در حال درگیری و جنگ بوده است. کشمکش‌ها میان این رژیم و همسایگانش از ابتدا تاکنون ادامه داشته؛ زیرا هیچ یک از کشورهای عرب منطقه خاورمیانه حضور این رژیم را برنتابیده و تلاش نموده‌اند به مقابله با آن پرداخته، از توسعه نفوذ آن جلوگیری نمایند. اگر چه برخی کشورهای عربی مانند مصر و اردن به تدریج تابوی روابط با این رژیم را شکستند، اما هنوز هم ملت‌های منطقه روابط با این رژیم را برنتابیده و بسیاری از دولت‌ها هم به صورت آشکار یا پنهان از برقراری رابطه با این رژیم اجتناب نموده‌اند. بیشتر مشکلات اعراب با این رژیم به نحوه شکل‌گیری آن مربوط می‌شود. لذا هویت و مشروعیت این رژیم مقبول کشورهای مسلمان نیست. بنابراین همواره سیاستمداران رژیم اسرائیل در صدد رفع این ضعف اساسی بوده و سیاست خارجی خود را بر این اساس سامان داده‌اند. لذا نگارندگان این پژوهش در صدد پاسخ به این پرسش اساسی هستند که عامل هویت و مشروعیت چه تأثیری بر سیاست خارجی رژیم اسرائیل از زمان تاسیس این رژیم تا پایان یافتن جنگ سرد داشته است؟

واژگان کلیدی: خاورمیانه، هویت، مشروعیت، امنیت، سیاست خارجی

\* عضو هیات علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

\*\* کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه علامه طباطبائی

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی-اسرائیل‌شناسی، سال سیزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۱، ص ۷۸-۳۹.

جنگ‌های بزرگ میان اعراب و اسراییل از همان روز تشکیل این رژیم شروع شده و تا سال ۱۹۹۰ به چهار مورد (۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳) رسید. این جنگ‌ها و خشونت‌ها با توجیهات مذهبی همراه بوده و رهبران این رژیم در تمام سال‌های پس از تشکیل سعی نموده‌اند بنا به آیات کتب مقدس تجاوز به خاک کشورهای همسایه را توجیه نمایند. در واقع عامل مشروعیت مذهبی را می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین علت برای شکل‌دهی به سیاست خارجی این رژیم دانست. ادعای تشکیل اسراییل بزرگ در سرزمین مقدس که بنا بر آیات تورات شامل کشورهای فلسطین، مصر، سوریه، اردن و لبنان بوده، تاثیر مستقیمی بر سیاست خارجی این رژیم نسبت به کشورهای همسایه خود داشته است.

در بعد منطقه‌ای نیز روابط این رژیم با کشورهای غیرعرب منطقه یعنی ایران و ترکیه دارای فراز و فرودهای متفاوتی بوده است. تمام تلاش‌های این رژیم از بدو تاسیس برای نزدیک شدن بیشتر به این دو کشور بوده است؛ زیرا این رژیم به همراه ایران و ترکیه به‌عنوان هسته غیرعربی منطقه خاورمیانه شناخته می‌شوند و این نزدیکی می‌تواند باعث ایجاد ائتلافی بر ضد اعراب در منطقه خاورمیانه شود؛ امری که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران روندی متضاد از آنچه انتظار رهبران اسراییلی بود، به وجود آورد. در حقیقت این رژیم همواره از زمان تاسیس تاکنون تلاش داشته در ابعاد داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی ضعف مشروعیت و هویت خود را جبران کند و سیاست خارجی آن در بسیاری از موارد تحت تاثیر این ضعف ساختاری و ذاتی قرار داشته است. لذا در این پژوهش تلاش خواهد شد به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که عوامل هویت و مشروعیت از زمان تاسیس تا پایان جنگ سرد چه تاثیری بر سیاست خارجی این رژیم داشته است؟

### ۱. اسراییل بزرگ در کتب مقدس

یکی از مهم‌ترین ادعاهای یهودیان در طول تاریخ بحث ارض موعود بودن سرزمین فلسطین برای این قوم است. آنها بنا به آیات تورات معتقدند که خداوند این سرزمین را برای برپایی یک حکومت یهودی به آنها وعده داده است. زمانی این قوم شایستگی حضور در سرزمین موعود را

به دست خواهند آورد که رفتار نیک و شایسته‌ای از خود نشان دهند و به فرامین الهی گوش فرا داده و باعث بی‌حرمتی به اسم قدوس خداوند نشوند. اما یهودیت در طول تاریخ چهار هزار ساله خود دچار انحرافات و کژروی‌هایی شده که موجب خشم خداوند بر آنها شده و وعده در اختیار قرار دادن موعود برای یهودیان زیر سوال رفته است. در آیات متعددی از کتب تورات به سرزمین موعود یهودیان اشاره شده است که از آن جمله می‌توان به این آیه اشاره نمود که «من این سرزمین را به نسل تو خواهم بخشید»<sup>۱</sup> و باز به او فرمود: «من همان خداوندی هستم که تو را از شهر اور کلدانیان بیرون آوردم تا این سرزمین را به تو بدهم»<sup>۲</sup>

اما یکی از مشکلات سرزمین موعود، محدوده آن است. در باب محدوده آن، سخن بسیار است. در سفر پیدایش، محدوده سرزمین مقدس چنین مشخص شده است: «در آن روز خدا با ابراهیم (ع) عهد بست و گفت این زمین را از نهر مصر تا نهر عظیم یعنی نهر فرات به نسل تو بخشیده‌ام»<sup>۳</sup> در سفر اعداد نقشه و محدوده سرزمین موعود به گونه‌ای متفاوت ترسیم شده است. و خداوند موسی را خطاب کرده فرمود: «بنی‌اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش. آنگاه حد جنوبی شما از بیابان سین بر جانب ادوم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر بحرالملح به طرف مشرق خواهد بود. و حد شما از جانب جنوب گردنه عَقْرَبِیم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنیع خواهد بود، و نزد حَصْرآدار بیرون رفته، تا عَصْمون خواهد گذشت. و این حد از عصمون تا وادی مصر دور زده، انتهایش نزد دریا خواهد بود»<sup>۴</sup> این مرزها چیزی در حدود اسرائیل فعلی به علاوه لبنان، کرانه باختری، نوار غزه، قسمت اعظم سوریه و اردن و مصر تا رود نیل است.

خام‌ها این مشکل را با تشبیه سرزمین موعود به پوست شتر چنین حل کرده‌اند: همان‌گونه که پوست شتر هنگامی که شتر گرسنه و تشنه است جمع می‌شود و هنگامی که سیر و سیراب است انبساط پیدا می‌کند، سرزمین مقدس نیز هرگاه ساکنان یهودی از آن هجرت کنند محدود و کوچک می‌شود و هنگامی که یهودیان سایر ممالک در آن رحل اقامت افکنند و به سرزمین مقدس هجرت کنند، توسعه می‌یابد.

مشکل دیگر این سرزمین الهی و مقدس مساله مالکیت آن است. در طول تاریخ سرزمین مقدس، بیشتر اقوام غیرمقدس در آن سرزمین سکنا گزیده‌اند. از ابتدای تاریخ آن تا هزار سال قبل از میلاد اقوام کنعانی و فلسطینی در آن اقامت داشتند. یهودی‌ها فقط در چند سده بر آنجا سیطره داشته و بعد سایر اقوام حاکم شدند، به‌گونه‌ای که در سال ۷۰ قبل از میلاد تقریباً اثری از آنان نبود. متفکران یهودی همواره تلاش کرده‌اند این مشکل را حل کنند.<sup>۵</sup>

به‌طور کلی در طی تاریخ چهار هزار ساله یهودیت، این قوم تنها توانسته است ۴۱۴ سال حاکمیت بر سرزمین موعود را خود در اختیار داشته باشد که در حدود ۴۰۰ سال آن به قبل از تولد حضرت مسیح (ع) بر می‌گردد.<sup>۶</sup>

## ۲. سیاست خارجی رژیم اسرائیل در منطقه خاورمیانه

اسرائیل، ایران و ترکیه به‌عنوان هسته غیر عربی منطقه خاورمیانه شناخته می‌شوند. در این میان دو کشور ایران و ترکیه دارای اشتراکات فراوانی با کشورهای عرب منطقه بوده و قدمت تاریخی زیادی در میان آنها دارند، اما اسرائیل با اشغال یک کشور عربی در منطقه خاورمیانه متولد شده است. این امر باعث شده واکنش‌های منفی بسیاری از جانب کشورهای منطقه و به‌ویژه همسایگان نسبت به این رژیم به وجود آید و درگیری‌ها و جنگ‌های زیادی در این بین اتفاق افتد.

### ۲-۱. سیاست خارجی اسرائیل در قبال مربع عربی

چهار کشور سوریه، اردن، مصر و لبنان مربع اصلی مقاومت عربی در مقابل رژیم اسرائیل هستند. این چهار کشور جزو ارض موعود وعده داده شده در تورات می‌باشند که از رود نیل شروع شده و تا فرات ادامه پیدا می‌کند و فلسطین کنونی نیز بخشی از آن است. این کشورها به‌عنوان جبهه مقدم اعراب در مبارزه تاریخی با اسرائیل، بیشتر از سایر دولت‌های عربی در معرض برد و باخت هستند. آنها ضربات ناشی از درگیری‌های نظامی و سیاسی و از دست دادن سرزمین‌هایشان را متحمل شده‌اند. ۴۰ سال اختلاف به این چهار کشور نشان داده است که هزینه

مبارزه مستمر و فعالانه با اسرائیل بسیار سنگین بوده و شاید برای برخی از آنها غیرقابل تحمل باشد. در عین حال آنها دریافته‌اند برای چاره‌اندیشی درباره این درگیری و یا حتی خاتمه دادن به آن انگیزه‌هایی وجود دارد.

اسرائیلی‌ها برای دستیابی به ارض موعود تمام تلاش خود را می‌کنند. آنها در ابتدا برای دستیابی به این ارض موعود با کشورهای همسایه وارد منازعه و جنگ شده و تلاش نمودند با فتح این سرزمین‌ها به وعده تورات عمل نمایند. به همین دلیل وارد جنگ‌های مختلفی با کشورهای همسایه شده‌اند. اما به تدریج راهبرد خود را تغییر داده و وارد مذاکره با برخی از آنها شدند تا از طریق نفوذ سیاسی و برقراری روابط دیپلماتیک، هویت و مشروعیت منطقه‌ای برای خود به ارمغان آورده و به تدریج آن را تثبیت کنند. در ادامه به سیاست خارجی این رژیم در برابر مربع عربی خواهیم پرداخت.

**– سوریه:** از دیدگاه اسرائیلی‌ها سال‌هاست سیاست‌های سوریه در قبال این رژیم، موجب بی‌اعتمادی، نگرانی و دشمنی جامعه اسرائیل نسبت به این کشور شده است. این امر از سوریه چهره‌ای متجاوز و تندرو ترسیم کرده که تا رسیدن به هدف نهایی خود؛ یعنی نابودی اسرائیل، تصمیم به مقابله با این رژیم دارد. سوریه در این سال‌ها نه تنها در هیچ طرح صلح منطقه‌ای شرکت نداشته، بلکه در جهت تضعیف آنها عمل کرده است. تندروهای این کشور در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ یکی از عوامل اصلی بروز جنگ شش روزه بوده‌اند. شش سال بعد نیز همکاری مصر و سوریه، جنگ اکتبر ۱۹۷۳ را در پی داشت. با آغاز دهه ۱۹۸۰، رقابت بین سوریه و اسرائیل برای تسلط بر لبنان بالا گرفت و سرانجام سوریه به برتری دست یافت. سوریه در جنگ لبنان کوشید به تنهایی با کسب قدرت نظامی لازم برای غلبه بر اسرائیل توازنی راهبردی با این رژیم برقرار سازد.<sup>۷</sup> مهم‌ترین نقطه اختلاف بین سوریه و اسرائیل در ابتدا قضیه فلسطین بود، اما پس از تصرف بلندی‌های جولان توسط اسرائیل در سال ۱۹۶۷، سوریه بیشتر به دنبال بازپس‌گیری سرزمین از دست داده خود بوده و مساله فلسطین به‌عنوان موضوع درجه دوم برای این کشور اهمیت داشته است.

طمع بسیار زیاد صهیونیست‌ها نسبت به سرزمین جولان در خلال یادداشت‌ها، اظهارات و بیانیه‌های صادره از سوی رهبران جنبش صهیونیستی مشاهده می‌شود. دیوید بن گوریون، یکی از رهبران این جنبش، طی نامه‌ایی به حزب کارگر انگلیس در سال ۱۹۱۸ خواستار تسلط بر بلندی‌های جولان به منظور در اختیار داشتن آب رودخانه‌های یرموک و اردن توسط صهیونیست‌ها شد. سازمان جهانی صهیونیست طی یادداشتی به کنفرانس صلح ورسای در سال ۱۹۱۹ خواستار انضمام جولان و جبل‌الشیخ به وطن قومی یهودیان شد. این طمع رویایی بود که رهبران صهیونیست تا ژوئن ۱۹۶۷ در سر می‌پروراندند و در این سال بعد از حمله اسرائیل به سوریه، ۱۵۰۰ کیلومتر مربع از اراضی جولان که در آن زمان بیش از ۱۵۳ هزار نفر که در ۲۷۵ شهر و روستا ساکن بودند و به امور کشاورزی و دام‌پروری مشغول بودند، تحت اشغال در آمد.<sup>۸</sup>

از نگاه صهیونیست‌های مذهبی و متعصب، بلندی‌های جولان بخشی از خاک اسرائیل بزرگ محسوب می‌شد و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اما آنچه این اهمیت ویژه را به یک هدف راهبردی برای رژیم اسرائیل تبدیل کرد عبارت است از: نخست اینکه، وجود منابع آب در بلندی‌های جولان بود؛ دوم اینکه، از موقعیت ژئوپلیتیک بسیار ارزشمندی برخوردار بوده و بر تمام مناطق مجاور خود در فلسطین، سوریه، اردن و شاید به نوعی بر لبنان اشرف دارد؛ و سوم اینکه دارای مکان‌های مناسب برای شهرک‌سازی و کشاورزی است. اگرچه صهیونیست‌ها در کشتارها و حملات سال ۱۹۴۸ جولان را به سایر مناطق اشغالی فلسطین منضم نکردند، اما پس از این تاریخ، نقشه‌ها و اقدامات خود را برای سیطره بر جولان آغاز نمودند.<sup>۹</sup>

اسرائیلی‌ها با اشغال سرزمین جولان در سال ۱۹۶۷ به بخشی از امیال خود تحقق بخشیدند و در سایه این کار توانستند امنیت کاملی را برای ساکنان منطقه الجلیل - دشت مرج بن عامر - منطقه حوله و طبریا که همواره از گلوله‌باران شهرک‌های خود توسط سوری‌ها در هراس بودند، فراهم نمایند.<sup>۱۰</sup>

از دیدگاه سوری‌ها، از دست دادن بلندی‌های جولان به شدت این کشور را در برابر حمله زمینی اسرائیل آسیب‌پذیر ساخت؛ چرا که این بلندی‌ها به‌عنوان سد دفاعی طبیعی در برابر حمله اسرائیل محسوب می‌شدند.<sup>۱۱</sup>

پس از اشغال جولان، اشغالگران حدود ۱۲۰ هزار نفر از ساکنان عرب منطقه را اخراج نمودند و شهرها و روستاهای آنان را ویران کردند و تا جایی که امکان داشت، آثار و نشانه‌های فرهنگ اعراب را از بین بردند. پس از این اشغال بود که رهبران سیاسی و دینی اسرائیل به بخشی از آرزوهای دیرینه صهیونیست‌ها جامه عمل پوشاندند و بر این نکته اتفاق کردند که اسرائیل نباید تحت هیچ شرایطی جولان را تخلیه کند و باید با آن، همانند بخشی از خاک خود رفتار نماید. این تصمیم به دو دلیل عمده گرفته شد: نخست به دلیل اجرای فرامین خداوند در تورات؛ و دوم به خاطر اهمیت راهبردی بلندی‌های جولان برای رژیم اسرائیل.<sup>۱۲</sup>

اعراب پس از تلاش‌های مختلف در عرصه‌های دیپلماتیک منطقه‌ای و بین‌المللی و جلب حمایت نسبی نظام بین‌الملل، و پس از تقویت و سازماندهی مجدد نیروهای نظامی خود که به‌سختی صورت گرفت، جنگ اکتبر ۱۹۷۳ (یوم کیپور) را علیه اسرائیل آغاز کردند. هدف عمده این حمله که آزادسازی صحرای سینا، کانال سوئز و به‌ویژه بلندی‌های جولان بود، نتوانست چندان قرین موفقیت گردد.<sup>۱۳</sup> جنگ اکتبر تاثیری عمیق و جدی بر سیاست‌ها و نگرش‌های حاکمان اسرائیل بر جای گذاشت. آنان به این نتیجه رسیدند که باید جولان را به هر قیمتی حفظ کنند و به ایجاد دیوار امنیتی در مقابل سوریه پرداختند. تاثیرات ناشی از جنگ اکتبر در نهایت به اتخاذ دو راهبرد مهم از سوی دولتمردان اسرائیل منجر گردید. راهبرد نخست، اسکان یهودیان در جولان بود. نخبگان سیاسی اسرائیل به این نتیجه رسیدند که تسلط بر بلندی‌های جولان به‌عنوان یک منطقه نظامی و بدون اسکان غیرنظامیان در آن، به‌منزله انصراف از این مناطق و دعوت از سوری‌ها برای بازگشت به آن است؛ به همین دلیل، به‌طور جدی و گسترده، سیاست شهرک‌سازی و اسکان یهودیان در این منطقه را در پیش گرفتند و البته از اتخاذ تدابیر لازم نظامی و امنیتی نیز غافل نماندند. اجرای عملی این راهبرد، هدف الحاق جولان به سایر مناطق اشغالی را تحقق و عینیت می‌بخشید. راهبرد دوم این بود که پس از تلاش‌های فراوان دیپلماتیک، در آوریل ۱۹۷۴، قرارداد جداسازی نیروهای سوریه و اسرائیل به امضا رسید. براساس این قرارداد بخشی از سرزمین‌های اشغال شده، از جمله شهر قنیطره که کاملاً ویران شده بود به سوریه سپرده شد تا به‌صورت غیرنظامی اداره شود. در عوض، دولت سوریه از اعمال حاکمیت بر

حاشیه غربی و مناطق مشرف بر تلال و کانیه چشم پوشید. در ضمن، مقرر گردید نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد در منطقه مستقر گردند.<sup>۱۴</sup>

پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳، حافظ اسد به این نتیجه رسید که اقدام نظامی علیه اسرائیل کار چندان ساده‌ای نیست و شاید احساس کرد در چه مخمصه سختی گرفتار آمده است. جدا شدن مصر از هم‌پیمانی با سوریه به سبب قرارداد کمپ دیوید و جدا شدن اردن از این هم‌پیمانی به سبب قرارداد وادی عربیه، سوریه را در خط مقدم جبهه تنها گذاشت. این مساله همراه با حادثه شدن مشکلات اقتصادی سوریه و مرگ فیصل، پادشاه عربستان که از مهم‌ترین حامیان اسد بود، دمشق را به این نتیجه رساند که از طریق نظامی نمی‌تواند به آزادسازی بلندی‌های جولان بپردازد، بنابراین فقط یک راه برای سوریه باقی می‌ماند و آن صلح و مذاکره است. به همین دلیل، اسد که نتوانسته بود در مذاکرات صلح گذشته جایگاهی به‌دست آورد و امتیازی کسب کند، ضرورتاً و از روی ناچاری با عدول از مواضع قبلی خود، در ۱۴ ژوئن ۱۹۹۱ آمادگی دمشق را برای پیوستن به مذاکرات صلح خاورمیانه اعلام کرد و در اکتبر همان سال در کنفرانس صلح مادرید شرکت نمود.

— **مصر:** صحرای سینا برای اسرائیل از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است و در تمامی جنگ‌ها همیشه سعی نمود که ابتدا این صحرا را به تصرف خود در آورد. از مهم‌ترین دلایل برای این اقدام هم این بود که حضرت موسی (ع) به همراه قوم بنی‌اسرائیل به مدت ۴۰ سال در این صحرا سرگردان بودند. همچنین در این مکان بود که خداوند به ادعای یهودیان خود را به آنها نشان داد و با آنها سخن گفت: «صبح روز سوم، هنگام طلوع آفتاب، صدای هولناک رعد و برق شنیده شد و ابر غلیظی روی کوه پدید آمد. سپس صدای بسیار بلندی چون صدای شیپور برخاست. تمام قوم از ترس لرزیدند. آنگاه موسی آنها را برای ملاقات با خدا از اردوگاه بیرون برد. همه در پای کوه ایستادند. تمام کوه سینا از دود پوشیده شد، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد. از کوه دود برخاست و مانند دود کوره، در هوا بالا رفت و تمام کوه لرزید. صدای شیپور هر لحظه بلندتر می‌شد. آنگاه موسی با خدا سخن گفت و خدا هم با صدایی نظیر صدای رعد به او جواب داد.»<sup>۱۵</sup> در صحرای سینا نیز خداوند ده فرمان را برای آنها نازل کرده است.<sup>۱۶</sup>



لذا صهیونیست‌ها تلاش می‌کنند دوباره به این سرزمین وارد شوند و بخش‌هایی از سرزمین مصر را که در وعده تورات وجود دارد، به خاک خود پیوند زنند. از سویی دیگر، مصر به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین کشورهای عربی به دلیل غیرت و حمیت عربی و اسلامی خود در برابر فتح سرزمین یک کشور عربی و مسلمان دیگر واکنش نشان داده است. سیاست‌های مصر در قبال اسرائیل طی سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۰ فرازو فرودهای متفاوتی را تجربه کرده است. جنگ و صلح از مهم‌ترین ویژگی‌های این دوران به شمار می‌رود.

۴۷

اعلام موجودیت اسرائیل، دولت‌های عرب را به استفاده از حربه نظامی علیه این رژیم واداشت. از این رو، هم‌زمان با تاسیس اسرائیل (۱۵ می ۱۹۴۸) هواپیماهای مصری به تل‌آویو حمله بردند و نخستین جنگ اعراب و اسرائیل را آغاز کردند. در پی آن، ارتش کشورهای مصر، عراق، سوریه، لبنان و اردن با حرکت به سوی تل‌آویو، ساحل غربی رود اردن و اورشلیم، به جنگ با اسرائیل شدت بخشیدند و حتی سربازان مصری خود را به ۳۵ کیلومتری تل‌آویو رساندند. اما با آتش‌بسی که در میان این درگیری‌ها از سوی طرفین به وجود آمد، ورق آرام آرام به نفع اسرائیل برگشت. این جنگ بیشتر به ماهیت تشکیل رژیم اسرائیل بر می‌گشت و کشورهای عرب هم سعی نمودند صحنه درگیری‌ها در خود فلسطین اشغالی باشد.

اسرائیل در روزهای نخستین جنگ موفقیت‌های نظامی زیادی کسب نمود و برخلاف تلاش اعراب که می‌کوشیدند صحنه درگیری‌ها در فلسطین اشغالی باشد، بخش‌هایی از خاک لبنان را به تصرف خود در آورد. در نتیجه سپاه عرب در وضعیتی دشوار قرار گرفت. از این رو، مصر با پیشنهاد ترک مخاصمه از سوی شورای امنیت موافقت کرد و سپس در ۲۴ فوریه ۱۹۴۹، موافقت‌نامه صلحی میان آن کشور و اسرائیل تحت نظارت سازمان ملل متحد به امضا رسید. لبنان نیز به پیروی از مصر، موافقت‌نامه صلحی را در ۲۳ مارس ۱۹۴۹ با اسرائیل امضا کرد. اما اسرائیل ساده‌ترین و دشوارترین بخش مذاکره صلح را به ترتیب با عراق و سوریه در پیش داشت؛ زیرا عراقی‌ها در مذاکرات صلح شرکت نکردند، بلکه شرایط صلح اردن با اسرائیل را پذیرفتند. همچنین، اسرائیل، سوریه را نیز به ترک مناطق مورد ادعای خود وادار کرد.<sup>۱۷</sup> بدین ترتیب، اسرائیل با جمعیتی بالغ بر ۶۵۰ هزار نفر و با پشتیبانی قدرتهای بزرگ، بر ۳۰ میلیون عرب

(کشورهای عربی درگیر جنگ) پیروز شد.<sup>۱۸</sup> از مهم‌ترین پیامدهای جنگ ۱۹۴۸ می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

یک. تمامی خاک فلسطین به استثنای کرانه باختری و نوار غزه به اشغال اسرائیل درآمد. این سرزمین‌ها ۴۰٪ بیشتر از سهمی بود که قطعنامه ۱۸۱ سازمان ملل متحد به اسرائیل واگذار کرده بود؛ دو. از آن پس، مساله‌ای به‌نام مساله آوارگان فلسطینی پدید آمد که حدود ۷۰۰ هزار نفر را در بر می‌گرفت. آوارگان افزون بر اینکه مشکلاتی را برای کشورهای میزبان به‌وجود آوردند، موجب به اکثریت رسیدن یهودیان در مناطق اشغالی شدند؛

سه. پس از جنگ، مجلس اردن کرانه باختری را به خاک این کشور ضمیمه کرد، اما به‌گونه ضمنی حق تعیین سرنوشت اعراب فلسطینی را بر آن به رسمیت شناخت. مصر با گماردن یک فرماندار کل و تعیین یک شورای اجرایی ۱۱ نفره و یک شورای قانون‌گذاری ۴۵ نفره، اداره غزه را به‌دست گرفت و بدین‌سان، فلسطین از نقشه جغرافیایی حذف شد.<sup>۱۹</sup>

پس از انجام کودتا و برکناری ملک فاروق، پادشاه مصر، به دلیل واگذاری اداره کانال سوئز به بریتانیا تا سال ۱۹۵۶، سرهنگ جوان ۳۳ ساله‌ای به نام جمال عبدالناصر در مصر به قدرت رسید. و دوران جدیدی برای مصر آغاز شد.<sup>۲۰</sup>

نخستین و مهم‌ترین اقدام ناصر پس از به قدرت رسیدن اعلام استقلال و ملی کردن کانال سوئز بود. این اقدام باعث بروز جنگ سال ۱۹۵۶ می‌شد. جمال عبدالناصر، رییس جمهوری مصر، در سال ۱۹۵۶ کانال سوئز را که در دست انگلیسی‌ها بود، ملی اعلام و دست آنها را از آن منطقه کوتاه کرد. دولت انگلیس که منافعش به خطر افتاده بود، با دولت فرانسه که میانه خوبی با مصر نداشت، وارد مذاکره شد تا چاره‌ای برای به‌دست آوردن کانال سوئز پیدا کند. دولت فرانسه نیز به‌علت کمک‌های ناصر به انقلابیون الجزایر به‌شدت از حکومت مصر ناراحت بود. سرانجام دولت‌های انگلیس و فرانسه برای از میان برداشتن حکومت مصر و تصرف کانال سوئز با رژیم اسرائیل وارد مذاکره شدند. اسرائیل با استفاده از وضعیت به‌وجود آمده، زمینه را برای حمله به صحرای سینا آماده نمود. نتیجه این مذاکرات حمله سریع نیروهای اسرائیل، فرانسه و انگلیس به مصر بود. نیروهای فرانسه و انگلیس با صدها ناو و ناوچه و ناوهای هواپیمابر به سواحل مصر

نزدیک شده و این کشور را بمب باران نمودند. اسرائیلی‌ها در این جنگ از نظر نیروی هوایی ضعیف بودند، ولی فرانسوی‌ها دفاع از آسمان آن را به عهده گرفتند. نیروی زمینی اسرائیل با سرعت، قسمت بزرگی از صحرای سینا متعلق به مصر را تصرف کرد. اما چریک‌های فلسطینی ضربات شدیدی به صهیونیست‌ها وارد آوردند و چندین دهکده یهودی‌نشین را منفجر کردند. این نخستین اقدام برای دست‌اندازی به صحرای سینا توسط اسرائیل بود.

آمریکا در این جنگ خود را بی‌طرف اعلام نمود، ولی شوروی با طرفداری از اعراب، به انگلستان و فرانسه اخطار کرد اگر از خاک مصر بیرون نروند، پایتخت‌های انگلستان و فرانسه را بمباران اتمی می‌کند. این عمل غافل‌گیرانه شوروی باعث شد نیروهای فرانسه، انگلیس و اسرائیل سرزمین مصر را تخلیه نمایند. این جنگ به نفع عبدالناصر خاتمه یافت و باعث بالا رفتن مقام او در میان جهان عرب گردید. پس از این جنگ، عرب‌ها مغرور شده و در گوشه و کنار کشورهای عربی مرتباً علیه اسرائیل تظاهرات به راه می‌انداختند. دولت‌های عربی نیز اعلام می‌کردند صهیونیسم باید از بین برود و آنها را باید در دریا ریخت. اسرائیلی‌ها از این موقعیت استفاده کرده و از آمریکا و انگلستان تا اندازه‌ای که ممکن بود، ساز و برگ نظامی دریافت می‌کردند.<sup>۲۱</sup>

جنگ ۱۹۵۶ یا جنگ کانال سوئز از سه جهت با مساله فلسطین پیوند خورد:

یک. تلاشی برای جبران خفت و خواری ناشی از شکست ارتش‌های عرب در جنگ ۱۹۴۸ با اسرائیل بود؛

دو. شکست اعراب در نخستین جنگ با اسرائیل، موجی از نارضایتی را در کشورهای عربی دامن زده بود و از این رو، جنگ سوئز وسیله‌ای برای فرونشاندن خشم مردم ناراضی عرب به حساب می‌آمد؛ و

سه. شکست یا پیروزی جمال عبدالناصر به عنوان یکی از طرفین اصلی جنگ، به کاهش یا افزایش آرمان‌های مردم فلسطین، که در این زمان به شعارها، افکار و عمل سیاسی ناصر پیوند خورده بود، منجر می‌شد.<sup>۲۲</sup>

اما این پایان جنگ اسرائیل با مصر نبود. ساعت چهار صبح روز ۲۳ می ۱۹۶۷، اسحاق رابین، رییس ستاد ارتش رژیم صهیونیستی، به لوی اشکول، نخست‌وزیر این رژیم، اطلاع داد که جمال

عبدالناصر درصدد است با بستن تنگه تیران بر روی کشتی‌های اسرائیلی، بندر عقبه را تحریم نماید.<sup>۲۳</sup> این خبر آشکارترین اقدام کشورهای عربی در آغاز یک جنگ همه‌جانبه علیه رژیم اسرائیل تا قبل از وقوع آن در ژوئن ۱۹۶۷ بود. تا پیش از این از چهاردهم می، رژیم مصر نیروهای خود را تقویت و مجهز کرده بود و دو روز پس از آن در شانزدهم می، آنها را در مرز شرقی صحرای سینا مستقر کرد و در همان روز ناصر دستور داد تمام نیروهای سازمان ملل متحد - که در آن زمان از کشورهای هند، کانادا، یوگسلاوی، سوئد، برزیل و نروژ بودند و تعدادشان بالغ بر ۳۳۸۳ نفر بود - از صحرای سینا خارج شوند.<sup>۲۴</sup>

این نیروها که تا پیش از این با رضایت ناصر پس از جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ در منطقه سینا مستقر شده بودند، در وهله نخست با این پیشنهاد مواجه شدند که نیروهای خود را از مرز مصر و اسرائیل تا پایگاه آن نیروها در غزه عقب بکشند، ولی از شرم‌الشیخ - که تنها موضع نیروهای سازمان ملل متحد در آستانه خلیج عقبه به حساب می‌آمد و در همان‌جا حفاظت صوری از عبور کشتی‌های اسرائیلی را اعمال می‌کرد - دورتر نروند؛ این تدبیر چاره‌ساز نشد.<sup>۲۵</sup>

دبیرکل سازمان ملل متحد از روی بی‌تجربگی اصرار کرد یا نیروهای خود را از مرزها به کلی بیرون خواهد کشید یا مواضع خود را ترک نخواهد کرد. در نوزدهم می سازمان ملل متحد نیروهای خود را عقب کشید. پس از بسته شدن تیران، دولت‌های سوریه، عراق، اردن و عربستان سعودی به حمایت مصر، نیروهای خود را به مرزهای فلسطین اشغالی گسیل داشتند. روز انتقال این نیروها بیست و پنجم می بود و دقیقاً پس از ۲۰ سال دوباره نیروهای عربی در یک صف علیه رژیم صهیونیستی قرار گرفتند.<sup>۲۶</sup>

در این میان مصر محوریت عملیات را علیه اسرائیل بر عهده داشت. از همین‌رو در ۳۱ می نزدیک به ۱۰ هزار نفر از نیروهای خود را به همراه ۱۰۰۰ تانک و ۵۰۰ سلاح سنگین به نقطه بوفر در سینا منتقل کرد. تا این تاریخ همه شواهد حاکی از آن بود که این اعراب هستند که می‌خواهند جنگی همه‌جانبه علیه رژیم اسرائیل آغاز نمایند، درحالی‌که حادثه چند روز پس از این تاریخ در پنجم ژوئن و زمینه‌چینی‌های هفت تا هشت سال پیش از آن، حاکی از خواست اسرائیلی‌ها برای ورود به یک جنگ تمام‌عیار با اعراب است. در واقع در این جنگ

اسرائیلی‌ها بودند که خود را برای شروع یک نبرد مجهز می‌کردند و روز پنجم ژوئن که هنوز مصر حمله نکرده بود، اسرائیل برنامه خود را با حمله به پایگاه‌های هوایی مصر در سینا و آن سوی سوئز بر همگان آشکار نمود.

هوایماهای اسرائیلی در ارتفاع بسیار کم به سوی کشورهای عربی به حرکت درآمدند. علت پرواز با ارتفاع کم این بود که اولاً رادارهای مصر و سایر کشورهای عربی آنها را شناسند؛ و دوماً پرواز در ارتفاع کمتر از ۱۰۰ متر باعث می‌شد موشک‌های ضد هوایی اعراب که به علت ارتفاع کم نمی‌توانست سرعت لازم را به‌دست آورد، باعث نابودی آنها نشود. هوایماهای این رژیم در مدت کوتاهی بیشتر هوایماهای مصر، سوریه، اردن و عراق را در فرودگاه‌های این کشورها نابود کردند. فقط چند فروند هوایمای عراقی توانست فرودگاه ناتانیا را در خاک فلسطین اشغالی بمباران کند که بلافاصله اسرائیلی‌ها با فرستادن چند فروند هوایمای میراژ ساخت فرانسه فرودگاه کرکوک عراق را بمباران کردند و چندین هوایمای عراقی را ساقط نمودند. در این حملات اولیه قریب ۴۰۰ فروند از هوایماهای دولت‌های عربی به کلی از بین رفت و بدین ترتیب نیروی هوایی رژیم اسرائیل مالک آسمان تمام کشورهای عربی گردید. اشغالگران پس از این پیروزی چشم‌گیر نیروی زمینی خود را وارد جنگ نمودند و ستاد ارتش اسرائیل دستور داد اول باید مصریان را از صحرای سینا بیرون راند و آنگاه به جنگ با سایر کشورهای عربی پرداخت؛ چون مصریان فاقد هوایمای جنگی بودند و توان لازم برای دفاع از خود را نداشتند. لذا دشمن با پشتیبانی هوایماهای جنگی خویش و پیاده کردن چترباز در پشت جبهه مصر موفق شد در پنجمین روز جنگ، نیروهای مصری را تا آن طرف کانال سوئز عقب براند. بعضی منابع بر این اعتقادند که نیروی هوایی مصر در ساعت ۱۰/۳۵ پنجم ژوئن، از انجام هرگونه عملیاتی علیه دشمن ناتوان گردید؛ چرا که در این رشته از عملیات هوایماهای جنگنده اسرائیلی، بیش از ۲۵۰ هوایمای مصری بر روی باند از بین رفت.<sup>۲۷</sup>

در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ تمام صحرای سینا، کرانه باختری و نوار غزه و جولان به اشغال اسرائیلی‌ها درآمد و آزادی کشتیرانی برای این رژیم در بندر عقبه و تنگه تیران فراهم گردید. با احتساب مساحت اراضی اشغال شده می‌توان به برنامه‌ریزی قبلی آنها برای پیروزی در این جنگ

کاملاً واقف گردید؛ چرا که این رژیم تا قبل از این جنگ تنها ۷۰۰/۲۰ کیلومتر مربع را در اشغال خود داشت؛ یعنی همان اراضی اشغال شده در سال ۱۹۴۸، ولی تنها شش روز پس از آغاز این جنگ، اراضی اشغال شده توسط آن به ۸۹/۳۵۹ کیلومتر مربع رسید.<sup>۲۸</sup> این تصرفات برای رژیم اسرائیل هلاکت ۷۶۶ سرباز یا نیروی نظامی را در پی داشت.

دقیقا روز پس از پایان جنگ، رژیم اسرائیل اقدامات همه‌جانبه‌ای برای یهودی کردن بافت جمعیتی، تمدنی و فرهنگی مناطق اشغال شده اتخاذ نمود و حتی در سینا - که در سال ۱۹۷۹ آن را به مصر مسترد نمود - اقدام به شهرک‌سازی کرد. اسرائیل تاکنون ۳۳ شهرک یهودی‌نشین را که پس از ۱۹۶۷ در جولان ساخت، در آن منطقه حفظ کرده است و حتی طی یک مصوبه کنست آن را رسماً در سال ۱۹۸۱ به سرزمین‌های اشغال شده فلسطین ضمیمه نمود. نتیجه جنگ به دلایل زیر برای اسرائیل سودمند و برای اعراب تاسف بار بود:

الف. خسارات وارده بر مصر به‌عنوان مهم‌ترین کشور عرب درگیر، تکان‌دهنده بود؛ زیرا ۳۰۰ فروند از ۳۴۰ فروند هواپیمای جنگی خود و نیز نوار غزه و صحرای سینا را از دست داد؛

ب. بلندی‌های جولان و کرانه باختری، که به ترتیب به سوریه و اردن تعلق داشت، به تصرف اسرائیل در آمد و اسرائیل یک قدم به سمت تحقق آرزوی خویش نزدیک‌تر شد؛

ج. قطعنامه ۲۴۲ که از سوی سازمان ملل متحد برای پایان دادن به این جنگ صادر شد، موفقیتی دیگر برای اسرائیل به شمار می‌آمد؛ زیرا سازمان ملل متحد در این قطعنامه به‌گونه ضمنی موجودیت اسرائیل در محدوده مرزهای اشغالی پیش از جنگ شش روزه ۱۹۵۶ را به رسمیت شناخت و از اعراب درخواست کرد که اسرائیل را به رسمیت بشناسند، ولی شوروی مناسبات خود را با اسرائیل قطع کرد و سلاح‌هایی بسیار در اختیار اعراب گذارد و از آن پس به عنوان مهم‌ترین حامی اعراب گردید.<sup>۲۹</sup>

پس از مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰، محمد انور سادات، معاون اول جمال عبد الناصر، به‌عنوان جانشین وی انتخاب شد. وی سیاست‌های متناقضی در برابر اسرائیل در پیش گرفت. در ابتدا در سال ۱۹۷۳ به جنگ با این رژیم پرداخت. این جنگ در اکتبر ۱۹۷۳ مصادف با ماه مبارک رمضان از سوی مصر و سوریه و با نام عملیات بدر آغاز شد.

هدف از این جنگ، تلافی پیروزی صهیونیست‌ها در جنگ ۱۹۶۷ بود. نیروهای مصری در یک جنگ شش ساعته موفق شدند خط دفاعی (بارلو) را که بیش از هفت متر ضخامت داشت، منهدم کرده وارد صحرای سینا شوند. سوری‌ها با پیاده کردن ده‌ها بالگرد بر کوه هرمون موفق شدند یکی از مستحکم‌ترین مقرهای اسرائیل را که در این کوه قرار داشت، به تصرف درآورند. آمریکا با شکست اسرائیل در این جنگ، مصر را تهدید به مداخله نظامی کرد. انورسادات، رئیس‌جمهور وقت مصر، با آتش‌بس در برابر اسرائیل مشروط به آنکه اسرائیل تمام اراضی اشغال شده در جنگ شش روزه را به‌طور کامل تخلیه کند، موافقت کرد. اسرائیلی‌ها به دنبال اعلام آتش‌بس، دست به تجدید قوا زدند و در ۲۲ اکتبر حمله خود را به مواضع از دست رفته در سینا آغاز کردند؛ این در حالی بود که شوروی‌ها به مصر اطمینان داده بودند اسرائیل آتش‌بس را نقض نخواهد کرد. اسرائیلی‌ها طی چند حمله در ظرف یک هفته، تمامی صحرای سینا را دوباره اشغال کردند، سوری‌ها هم که وضع را بدین منوال دیدند، آتش‌بس را پذیرفتند.<sup>۳۰</sup>

به‌طور کلی مصر همواره تا قبل از پیمان کمپ دیوید یکی از پایگاه‌های مبارزه با اسرائیل بود. بخش عظیمی از دانشجویان فلسطینی در این کشور تحصیل می‌کنند. اغلب مقامات بلندپایه فلسطینی تحصیل کرده مصر هستند. کشور مصر بهای سنگینی در مبارزات ضد اسرائیلی خود تحمل کرده است. بار عظیم جنگ‌های ۱۹۵۶، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل بر دوش مصر بوده است. همچنین این کشور امکانات نظامی، سیاسی و اقتصادی زیادی در اختیار جنبش فلسطین قرار داد، ولی با وجود این و به دلایل مختلف نتوانست پیروزی قاطعی در جنگ علیه اسرائیل به دست آورد.

فشار ناشی از سه جنگ و ناامیدی از همکاری سران عرب و یأس و سرخوردگی از مواضع اتحاد جماهیر شوروی، و از همه مهم‌تر خیانت انورسادات به آرمان فلسطین، باعث گردید مصر نسبت به جنبش ضد اسرائیلی تغییر موضع بدهد. انورسادات با این اعتقاد که حل بحران خاورمیانه تنها از طریق آمریکا امکان‌پذیر است، به سیاست‌های این کشور گردن نهاد و برای نخستین بار، به‌عنوان رهبر یک کشور عربی، از سرزمین‌های اشغالی بازدید کرد.

انعقاد معاهده کمپ دیوید در سپتامبر ۱۹۷۸ و به رسمیت شناختن رژیم اسرائیل توسط مصر،

دستاوردهای زیادی برای این رژیم در پی داشت. این اقدام سادات شکاف بزرگی در مبارزه ضد اسرائیلی به وجود آورد و تفرقه و تشتت بین اعراب را بیشتر کرد. اقدام مصر موجب طرد آن کشور از جامعه عرب شد، ولی تحولات جنگ ایران و عراق دوباره مصر را به دامن اعراب بازگرداند.

یکی از ابعاد رابطه مصر و اسرائیل که نباید نادیده گرفته شود، این است که قاهره نشان داده می‌تواند حتی هنگامی که برای بهبود روابط خود با جهان عرب می‌کوشد، مفاد قرارداد با اسرائیل را نیز رعایت کند. بازگشت مصر به جهان عرب مبین نفوذ این کشور در منطقه می‌باشد. در حقیقت، دولت‌های عرب با استقبال از بازگشت مصر به جامعه اعراب به‌طور ضمنی اصل مصالحه را تایید نموده و نظر سادات را مبنی بر اینکه یک دولت عربی می‌تواند به‌طور هم‌زمان با اسرائیل و جهان عرب در حال صلح باشد، پذیرفته‌اند. در اوایل سال ۱۹۸۷، وزیر خارجه مصر اعلام داشت که به‌رغم پیوندهای مصر و اسرائیل، قاهره در جهان عرب و اسلام از آزادی عمل برخوردار است. وی متذکر گردید: «ما به ملت‌های عرب پیوند خورده‌ایم و ملت‌های عرب به ما.»<sup>۳۱</sup>

— اردن: ملک عبدالله، نخستین پادشاه اردن، از هواخواهان اسرائیل بود و همکاری زیادی برای تاسیس این رژیم داشت. از این رو شرکت اردن در جنگ ۱۹۴۸ نه برای دفاع از حقوق فلسطینیان، بلکه برای همراهی با کشورهای عرب صورت گرفت. پس از آن نیز اردن همواره برای پرهیز از خطرهایی که از سوی ناصریسم کشورش را تهدید می‌کرد، با مصر، عبدالناصر، ناصریست‌های کشور و با کشورهای عرب در مساله فلسطین هماهنگ بود. به همین دلیل اردن به‌رغم آکراه برای شرکت در جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل در آن جنگ شرکت جست، ولی در سال‌های بعد به پیروی از خواست درونی خود از مشارکت در جنگ ۱۹۷۳ خودداری کرد.<sup>۳۲</sup>

با روی کار آمدن ملک حسین، سیاست وی در قبال اسرائیل تحت‌تاثیر میانه‌روی او و پیوندهایش با غرب شکل گرفت. اردن با اسرائیل طولانی‌ترین مرز را دارد که از لحاظ دفاعی بسیار ضعیف می‌باشد. با توجه به تجربه تلخ اردن از جنگ ۱۹۶۷ و برتری کامل نظامی اسرائیل، ملک حسین از درگیری با این کشور اجتناب ورزید. در واقع، مسایل امنیتی شامل خودداری از جنگ تا جلوگیری از نفوذ فلسطینی‌ها به خاک اسرائیل و قاچاق اسلحه به این کشور از طریق خاک اردن، مبنایی را برای استقرار رابطه غیررسمی فراهم کرد.



اردن با اسرائیل در دو سطح تماس گرفت. از یک سو ملک حسین کوشید زمینه‌های مشترکی را برای حل و فصل رسمی مسأله فلسطین پیدا کند. ناتوانی ملک حسین برای رفتن به راه سادات نباید این نکته را از نظر دور دارد که وی نیاز به مذاکره مستقیم با اسرائیل و عقد قرارداد رسمی صلح با آن کشور را پذیرفت. او به کرات پشتیبانی خود را از گفتگوهای مستقیم اعلام و جهان عرب را ترغیب می‌کرد از «شناسایی پنهانی» اسرائیل به «شناسایی رسمی» این رژیم روی آورند. وی همچنین، در سپتامبر ۱۹۸۵ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام داشت آمادگی دارد در اسرع وقت با نظارت سازمان مزبور به نحوی که مورد قبول طرفین بوده و برایشان مناسب باشد، مستقیماً با اسرائیل مذاکره کند. گزارش‌های مربوط به توافق حسین و پرز درباره نحوه برگزاری کنفرانس حاکی است که روش وی در تمامی زمینه‌ها با اسرائیل ملایم بوده است.

روش دوم ظریف‌تر و متضمن منافع مشترک اردن و اسرائیل در ساحل غربی بود. حتی اگر گفتگوهای رسمی با اسرائیل هرگز آغاز نمی‌شد، ملک حسین ناگزیر بود برای پیامدهای سیاسی و جمعیتی عدم حل مسأله فلسطین چاره‌اندیشی کند. منافع وی مستلزم آن بود که از تندروی و افراط‌گرایی فلسطینیان در دو سوی رود اردن جلوگیری نموده و با اقدامات اسرائیل که خواستار خروج فلسطینی‌ها از ساحل غربی بودند، مقابله کند. این کار شامل جلوگیری از جابه‌جایی اجتماعی و اقتصادی بود که موجب تندروی فلسطینی شده و یا آنها را تحریک می‌کرد به آن سوی رودخانه بیایند. ملک حسین در ژانویه ۱۹۸۷ در این باره اظهار داشت: «ما نباید بگذاریم فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی در مضیقه و تنگنا قرار گیرند؛ زیرا چنین وضعی ممکن است به هرج و مرج اجتماعی و مهاجرت دسته‌جمعی منجر شود.» سیاست آزادی عبور و مرور بهترین نشانه صلح غیررسمی بین اردن و اسرائیل است. پل‌ها، حمل‌ونقل کالا و عبور و مرور مردم را تسهیل می‌کند، به علاوه اداره امور آنها مستلزم همکاری طرفین در مسایل امنیتی، تنظیم سیستم حمل و نقل با کامیون‌ها و مسایل مربوط به هزاران نفر مسافری است که همه‌روزه به دو طرف رودخانه رفت و آمد دارند. در واقع هرکس که تماس‌های عادی بین ماموران اسرائیلی و اردنی را که روی پل‌ها به یکدیگر سلام داده و سیگار تعارف می‌کنند شاهد باشد، درک می‌کند

چگونه سیاست‌های عملی بر احساسات و مرام عقیدتی که صلح رسمی میان اردن و اسرائیل را تا این اندازه مشکل ساخته، پیشی گرفته است.<sup>۳۳</sup>

به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد گرایش اردن به اسرائیل بیشتر از گرایش فلسطینیان سازش‌کارانه بوده و از این رو در حل و فصل مساله فلسطین سهمی اندک داشته است.

– **لبنان:** کشوری است که بیش از نیم قرن سابقه درگیری و جنگ ویرانگر و نابرابر با رژیم اسرائیل دارد. جنوب لبنان که با شمال فلسطین اشغالی هم مرز است، در طول تمام این مدت شاهد حملات هوایی، زمینی، توپخانه و کشتار و قتل عام‌های بی‌شماری از سوی نیروهای رژیم صهیونیستی بوده است. بیروت، پایتخت لبنان، بارها مورد حمله و حتی محاصره نیروهای اسرائیل و شبه‌نظامیان طرفدار آنها قرار گرفته و در بعضی دوره‌ها، این کشور به مخروبه‌ای تبدیل شده که در اوج هرج و مرج، هر گروه و دسته‌ای در پی تامین مطامع و خواست‌های خود بوده است. مقصر اصلی تمام این ویرانی‌ها، مرجعی جز رژیم اسرائیل نبوده است.

در سال ۱۹۴۸، هنگامی که برای تاسیس رژیم اسرائیل هزاران تن از مردم فلسطین کشته و آواره شدند، بخش‌هایی از جنوب لبنان نیز توسط متجاوزان اشغال گردید. اهالی روستای حولا در جنوب لبنان قتل عام شدند و از همان سال، عداوت‌ها و دشمنی‌های رژیم اسرائیل با لبنان آغاز گردید که به‌طور مستمر تاکنون نیز ادامه یافته است. قرارداد متارکه که در سال ۱۹۴۹ بین لبنان و اسرائیل منعقد شد، نقشه جدیدی برای مرزهای این کشور ارایه کرد که به موجب آن، مساحت گسترده‌ای از سرزمین‌های لبنان در روستاهایی همچون یارون، رمیش، عیترون، بلیدا، میس‌الجبل، حولا، عدیسه، کفر کلا و... در اختیار رژیم اسرائیل قرار گرفت. با اینکه لبنان در جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ شرکت نکرد، ولی از دشمنی و تجاوز اسرائیل در امان نماند. این رژیم از جنوب لبنان به‌عنوان محور اصلی برای حمله هوایی به سوریه استفاده کرد. در این جنگ، لبنان هزینه سنگینی پرداخت که ده‌ها کشته، صدها مجروح و ده‌ها هزار آواره از آن جمله است. مساحت وسیعی از زمین‌های جبل‌الشیخ و هضبه غربی نیز تحت سیطره اشغالگران اسرائیل درآمد. در سال ۱۹۸۲ جنگی دیگر بین این دو کشور رخ داد. این جنگ از لحاظ منطقه عملیاتی، محدود، ولی از نظر زمانی طولانی‌تر از جنگ‌های قبلی بود و

تنها سوریه بود که جبهه مبارزه با اسرائیل را تشکیل می‌داد. اسرائیل از تاسیسات وسیع نظامی «ساف» که در جنوب لبنان مستقر بود، وحشت داشت و نگران آن بود که روزی فلسطینی‌ها دست به جنگ فرسایشی علیه اسرائیل بزنند، از این رو دست به نابودی تاسیسات نظامی ساف در جنوب لبنان زد، اما موفقیتی در این ماجراجویی کسب نکرد. اسرائیل، در این زمان، بیش از پیش سعی در به قدرت رساندن متحدین مارونی خود در لبنان داشت. پارلمان اسرائیل در ژانویه ۱۹۸۲ با گذراندن لایحه‌ای، بلندی‌های جولان را که از سال ۱۹۶۷ طی جنگ شش روزه اشغال کرده بود، به‌طور رسمی به خاک خود ملحق ساخت. سوریه این اقدام را اعلام جنگ علیه کشور خود قلمداد کرد. رژیم اسرائیل، چند روز پس از آزادی خرمشهر توسط ایرانی‌ها از اشغال عراقی‌ها، با استعداد ۱۲۰ هزار نفر نیروی پیاده و انبوهی از تانک‌ها از سه محور ساحل مدیترانه، جبل و بقاع وارد خاک لبنان شد. اسرائیل در حقیقت با هدف برچیدن پایگاه‌های فلسطین از جنوب لبنان، خارج کردن ارتش سوریه از لبنان و تحکیم قدرت دولت مرکزی مارونی و متحد اسرائیل، این تهاجم گسترده را آغاز کرد و سعی داشت با امضای یک توافق‌نامه آتش‌بس با سوریه، تنها با یک جناح فلسطینی روبه‌رو شود، ولی موفق نشد. به گفته ژنرال‌های اسرائیلی تلفات آنها در این جنگ از مجموع جنگ‌های گذشته تجاوز کرد و نزدیک به ۸۰۰ هزار تا یک میلیون فلسطینی و لبنانی را آواره کرد. در این جنگ ۳۰ هزار نفر کشته و ۸۰ هزار نفر زخمی شدند و بیروت ۷۹ روز در محاصره اسرائیل بود؛ این جنگ به اختلاف بین سوریه و ساف دامن زده و زمینه خروج عرفات و نیروهای او را از لبنان فراهم کرد. نیروهای مردمی، به‌ویژه شیعیان این کشور، قهرمانانه در مقابل اشغالگران مقاومت کرده و سرانجام آنها را در ۱۹۸۲ مجبور به ترک لبنان کردند.<sup>۳۴</sup>

جنوب لبنان از دهه ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰، صحنه چهار عملیات بزرگ از جانب ارتش اسرائیل بود که عبارتند از: عملیات لیطانی در سال ۱۹۷۸، عملیات امنیت الجلیل در سال ۱۹۸۲، عملیات تسویه حساب در سال ۱۹۹۳ و عملیات خوشه‌های خشم در سال ۱۹۹۶.

اینها غیر از حملات محدود و روزمره اشغالگران اسرائیلی است که به‌طور معمول، جنوب لبنان را مورد حمله هوایی و زمینی قرار می‌دهند و تاسیسات و اماکن و مزارع را به نابودی می‌کشاند. نیروهای چندملیتی و نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد نیز از سال ۱۹۷۸ وارد

جنوب لبنان شدند. بدین ترتیب، جنوب لبنان انواع مبارزه‌ها و مقاومت‌ها به خود دیده است؛ از مقاومت لبنانی‌ها و فلسطینی‌ها گرفته، تا مبارزه و مقاومت اعراب و افراد بی‌دین و متدین و در نهایت، مسلمانان و شیعیان که هم‌اکنون پرچم مقاومت را برافراشته‌اند و جنوب لبنان را جزیی از معادلات منطقه‌ای قرار داده‌اند.<sup>۳۵</sup>

به‌طور کلی اگر بخواهیم مجموع اهداف اسرائیل در لبنان را در طول حدود نیم قرن تجزیه و تحلیل نماییم، باید تقسیم‌بندی‌های متنوع و متعددی از اهداف داخلی، خارجی و منطقه‌ای، بین‌المللی کوتاه‌مدت، میان‌مدت، بلندمدت و ... ارائه دهیم و هر یک از این اهداف را با هر مقطع زمانی و با عملیات، اقدامات و عملکردهای اسرائیل پیوند بزنیم که تمام اینها از این مجال خارج است. به‌طور اجمالی باید گفت، یکی از اهداف مهم اسرائیل در این مقطع زمانی، اضمحلال و نابودی چریک‌های مبارز فلسطینی و ساف بود که پس از درهم شکسته شدن قدرت فلسطینی‌ها توسط ملک حسین در سپتامبر سیاه ۱۹۷۰، در بیروت و جنوب لبنان مستقر شده بودند و حملات خود علیه اسرائیلی‌ها را ادامه می‌دادند. هدف دیگر اسرائیلی‌ها ایجاد جنگ داخلی در لبنان و برقراری وحدت و پیوند میان خود و فالانژهای لبنان بود، تا اسرائیل بتواند از طریق آنها منافع خود را در لبنان دنبال نماید.<sup>۳۶</sup> به تبع پیوند اسرائیل با شبه‌نظامیان و فالانژهای لبنان، استقرار نظام حکومتی جدید و مورد تایید اسرائیل در لبنان را از اهداف بعدی این رژیم می‌توان برشمرد. مطرح کردن یک دشمن خارجی و ایجاد جنگ‌های محدود با ارتش و کشوری ضعیف‌تر، عاملی بود که می‌توانست در داخل اسرائیل به وحدت ملی و خاموش کردن ندای مخالفان و منتقدان منجر گردد،<sup>۳۷</sup> که این نیز می‌توانست به‌عنوان یکی از اهداف رژیم اسرائیل به‌شمار آید. همچنین تلاش برای تحقق سرزمین بزرگ اسرائیل نیز از دیگر اهداف بلندمدت این رژیم در مواجهه با لبنان بوده است.

به‌طور کلی، سیاست اعراب به‌طور عام و مربع عربی به‌طور خاص در برابر رژیم اسرائیل را به این صورت می‌توان تحلیل نمود که پس از تشکیل این رژیم و قتل عام وسیع و بی‌رحمانه فلسطینیان در سال ۱۹۴۸، این رژیم درگیر یک جنگ گسترده با جهان عرب گردید که دغدغه آنها نجات فلسطین و احقاق حقوق مردم ستمدیده آن بود. رژیم اسرائیل در یک سیاست

حساب شده «به مرگ گرفت» تا اعراب «به تب راضی شوند». به همین دلیل در سال ۱۹۶۷، در یک حمله گسترده، علاوه بر کرانه غربی، نوار غزه و بیت‌المقدس، بخش‌های زیادی از خاک کشورهای عربی خط مقدم را به اشغال خود در آورد که صحرای سینا و بلندی‌های جولان از این جمله‌اند. از این تاریخ به بعد، دولت‌های عرب ابتدا به فکر آزادسازی سرزمین‌های خود، سپس احقاق حقوق مردم فلسطین بر آمدند. حمله گسترده اعراب در اکتبر ۱۹۷۳ در نهایت تقریباً با ناکامی مواجه شد. پس از این واقعه، کشورهای عربی واقعیت حضور رژیم سیاسی اسرائیل را پذیرفتند و تمام تلاش خود را فقط برای آزادسازی سرزمین‌های خودشان صرف کردند. حقوق مردم فلسطین نه تنها فراموش شد، بلکه بعضی از دولت‌ها حتی حاضر شدند فلسطینی‌ها به‌خاطر منافع خود و توافقاتی پنهانی با اسرائیلی‌ها قلع و قمع شوند.

مصر نخستین کشور عربی بود که از طریق قرارداد کمپ دیوید، صحرای سینا را از اشغال اسرائیلی‌ها خارج ساخت و سوریه آخرین کشور خط مقدم جبهه در برابر اسرائیل است که همچنان برای آزادسازی سرزمین‌های خود از اشغال این رژیم تلاش می‌کند.

## ۲-۲. سیاست خارجی اسرائیل در برابر کشورهای غیر عرب منطقه خاورمیانه

همان‌طور که پیش از این گفته شد دو کشور ایران و ترکیه به‌عنوان تنها کشورهای غیرعرب در منطقه خاورمیانه می‌باشند. از نظر بیشتر تحلیلگران، الگوی روابط رژیم اسرائیل و کشورهای غیرعرب منطقه خاورمیانه بر راهبرد بن‌گوریون بنیان‌گذار و اولین نخست‌وزیر این رژیم استوار بود. بر این اساس، رژیم اسرائیل می‌کوشد بر اساس «رهنامه پیرامونی» اتحادی را با کشورهای غیرعربی منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در مقابل تهدید اعراب شکل دهد. ایران، ترکیه و اتیوپی محورهای این اتحاد منطقه‌ای بودند که همگی از نظر سیاسی جزو وابستگان بلوک غرب به‌شمار می‌آمدند. رژیم اسرائیل می‌توانست از طریق گسترش روابط با این کشورها، خود را از انزوا برهاند و با به‌وجود آوردن شبکه‌ای از دوستان در خارج از محدوده خاورمیانه عربی، بر مشروعیت و اعتبار بین‌المللی خود بیفزاید. در مقابل، این کشورها نیز که همگی روابط پرتنش با اعراب داشتند، می‌توانستند از طریق این اتحاد، قدرت بیشتری در مقابله با دشمنان مشترک خود کسب کنند. به علاوه، این اتحاد

می‌توانست به‌طور مؤثری با نفوذ شوروی و کمونیسم در منطقه مقابله کند. در ادامه به بررسی روابط بین رژیم اسرائیل و کشورهای ترکیه و ایران با تمرکز بر موضوع این پژوهش می‌پردازیم.

**- ترکیه:** برخلاف تجارب یهودستیزی و ضد سامی‌گرایی یهودیان در اروپا، در امپراتوری عثمانی، جامعه یهودیان به‌عنوان اهل کتاب از حمایت‌های قانونی و آزادی نسبتاً زیادی برخوردار بودند. مقامات عثمانی با شناسایی رسمی یهودیان به‌عنوان ملت سوم در کنار ارمنی‌ها و مسیحیان ارتدکس، به آنها اجازه می‌دادند که فرهنگ خود را حفظ کرده و گسترش دهند. تصمیم سلطان بایزید در راستای ایجاد مناطقی امن برای آوارگان یهود، ریشه در ملاحظات پراگماتیکی متعددی داشت. شناخت علمی و زبان یهودیان اروپا همراه با مهارت و تجارب آنها در تجارت، بانکداری و صنعت در خدمت امپراتوری در حال رشد قرار گرفت و یهودیان عبری در توسعه تجارت داخلی و بین‌المللی عثمانی‌ها نقش نخست را پیدا کردند. عده‌ای از یهودیان نیز در مدیریت اقتصادی و سیاسی امپراتوری به مقامات بالایی دست یافتند که معروف‌ترین آنها ژوزف ناسی است که مورد اعتماد سلطان سلیم دوم (۷۴-۱۵۶۶) بود. ترکیه که در جنگ جهانی دوم بی‌طرف بود، از یهودیان خود حمایت نمود و تقاضای آلمان نازی را برای بازگرداندن آنها به اردوگاه‌های مرگ رد کرد. ترکیه نه‌تنها این کار را انجام نداد، بلکه به دلیل موقعیت راهبردی خود و نیز، تصمیم حکومت برای همکاری در نجات یهودیان، برای یهودیانی که در اروپا مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند، تبدیل به پلی به سوی فلسطین شد. در سال ۱۹۴۱، ۴۴۰ آواره یهودی از راه ترکیه وارد فلسطین شدند. در سال‌های بعد این مقدار افزایش یافت، به‌طوری که در پایان جنگ جهانی دوم، این رقم به یکصد هزار نفر رسید. بعدها، شعبات آژانس یهود در استانبول اجازه یافتند مهاجرت اجتماعات محلی یهودی و نیز، یهودیان ایران، سوریه، عراق و بلغارستان به فلسطین را سازمان‌دهی کنند. ترکیه در سال ۱۹۵۸ که یهودیان عراق تحت تعقیب رژیم انقلابی بغداد بودند، مهاجرت یهودیان به اسرائیل را تسهیل کردند. در نتیجه چندین موج مهاجرت یهودیان از ترکیه به اسرائیل به‌وجود آمد و هم‌اکنون ۱۲۰ هزار یهودی ترک در اسرائیل زندگی می‌کنند و اغلب آنها ساکن شهر بندری بتیام هستند. به گفته رابینز، به دلیل حس قوی هویت ترکی در میان این یهودیان، آنها در زمینه لابی‌گری برای ترکیه بسیار فعالند. جمعیت کنونی

یهودیان ترکیه که اغلب ساکن استانبول هستند، حدود ۲۴ هزار نفر است. این عده به دلیل داشتن ثروت و موقعیت تاریخی برجسته در زندگی تجاری، هم‌اکنون نیز در جامعه ترکیه نفوذ قابل توجهی دارند.<sup>۳۸</sup>

آنکارا در مارس ۱۹۴۹ رژیم اسرائیل را مورد شناسایی دوفاکتو قرار داد. ۱۲ ماه بعد، دو طرف روابط دیپلماتیک برقرار کردند. حکومت ترکیه تصمیم خود برای شناسایی رسمی اسرائیل را از منظر حقوقی توصیف کرد و مدعی شد، شناسایی موجودیتی که پیش از این در سازمان ملل متحد پذیرفته شده، جزو ضرورت‌های حقوق بین‌الملل است.<sup>۳۹</sup>

۶۱

اسرائیل در راستای پی‌گیری «رهنامه پیرامونی»، بلافاصله علاقه‌مندی خود به برقراری روابط با ترکیه و ایجاد روابط دوستانه در فراسوی «حلقه محاصره اعراب» را نشان داد. اما این پیش‌گامی اسرائیل، در اغلب سال‌های دهه ۱۹۵۰ با تردید آنکارا مواجه شد. ابهام در موضع آنکارا برای برقراری رابطه با اسرائیل، بازتاب تحولات راهبردی کلی در خاورمیانه بود. اگر از این چشم‌انداز کلی به قضیه نگاه کنیم، پیش‌قدم شدن اسرائیل به دلیل نقش جدید ترکیه در منطقه که همانا پیشبرد طرح‌های دفاعی غرب بود، با شکست مواجه گردید. به خصوص ماموریتی که آمریکا و بریتانیا مبنی بر راضی کردن کشورهای عربی به حمایت از قراردادهای دفاعی منطقه‌ای علیه شوروی به ترکیه داده بودند، باعث شد ناگزیر تلاش‌های انجام شده برای ایجاد یک رابطه دوستانه میان اسرائیل و ترکیه تضعیف شوند. برعکس، این روابط بر اثر تبدیل شدن ترکیه به واسطه منطقه‌ای غرب دچار اخلال شد، حتی آنکارا در راستای تسهیل ایجاد یک نظام دفاعی غربی ماده‌ای در پیمان بغداد گنجانید که مطابق آن کمک‌های نظامی در زمان بحران نیز معتبر بودند و حتی شامل مساله فلسطین نیز می‌شدند. افزون بر این، ترکیه برای وارد کردن دولت‌های عربی در پیمان‌نامه‌های دفاعی غرب‌گرایانه، مدام بر روابط محدود خود با اسرائیل اشاره می‌کرد.

اما با فروپاشی پیمان بغداد، تردید ترکیه در مورد بهبود روابط با اسرائیل به یکباره از بین رفت. شرایط جدید داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در اواخر دهه ۱۹۵۰ دو طرف را به سوی همکاری‌های واقعی سوق داد. تهدیدات ناشی از کمونیست‌های مورد حمایت شوروی و برتری طلبی طرفداران ناصر، بحران سوریه (۱۹۵۷)، سقوط رژیم طرفدار غرب هاشمی در عراق (۱۹۵۸) و نفوذ آمریکا در

منطقه از مهم‌ترین جنبه‌های سیاسی تصمیم ترکیه برای پیوستن به یک ائتلاف سری با اسرائیل بود. اسرائیل و ترکیه در تابستان ۱۹۵۸ در زمینه همکاری‌های دیپلماتیک، نظامی، جاسوسی و نیز تجارت و مبادلات علمی به یک توافق نهایی دست یافتند. از نظر ترکیه، شکست این کشور در ایجاد یک نظام دفاعی منطقه‌ای تاییدی بود بر بی‌اعتمادی سنتی آنکارا نسبت به جهان عرب و موجه بودن معاهده جدید ترکیه و اسرائیل که نشانگر میزان بالای همکاری سیاسی با اسرائیل بود. از طرف دیگر، تقویت روابط آمریکا و اسرائیل در این زمان، اسرائیل را به ابزاری برای توسعه روابط ترکیه و آمریکا تبدیل کرده بود. فرازونشیب‌های روابط اسرائیل- ترکیه در دوران جنگ سرد ثابت می‌کند که نه میراث‌های تاریخی و نه تشابهات فرهنگی و سیاسی، هیچ‌یک نمی‌توانند در شکل‌دهی به رفتار سیاست خارجی ترکیه نقش بنیادی و تعیین‌کننده داشته باشند. روابط ترکیه با اسرائیل همیشه مغلوب فشار اهداف کوتاه‌مدت و روابط کلی ترکیه با غرب بوده است. روابط ترکیه - اسرائیل دقیقاً ادامه الگوی مرسوم روابط ترکیه با خاورمیانه به‌عنوان ضمیمه‌ای از روابط این کشور با غرب است. از این منظر، رابطه مزبور تصویر آینه‌ای روابط ترکیه با اعراب است.<sup>۴۰</sup>

- ایران: روابط میان ایران و رژیم اسرائیل در دو دوره قابل بررسی می‌باشد. دوره نخست از زمان تشکیل این رژیم تا سال ۱۹۷۹ و وقوع انقلاب اسلامی است، و دوره دوم نیز به پس از انقلاب اسلامی ایران باز می‌گردد.

### الف. دوران پهلوی

نخبگان سیاسی حکومت پهلوی و در راس آنان، شخص شاه، از تشکیل اسرائیل در خاورمیانه به‌عنوان رژیمی پیشرفته از حیث مظاهر تمدن غربی که در مقایسه با محیط اطراف خود و به‌ویژه کشورهای عربی پیشرو محسوب می‌شد، استقبال کردند؛ زیرا حضور چنین الگویی از تمدن غربی در قلب خاورمیانه، هم باعث تحقیر بیشتر اعراب می‌شد و هم میدان بیشتری به حکومت ایران برای هرچه بیشتر غربی کردن جامعه ایرانی می‌داد. همان‌طور که پیش از این هم گفته شد، رژیم اسرائیل خواستار تشکیل اتحاد پیرامونی بن‌گوریون بین ایران و ترکیه در منطقه خاورمیانه بود. در بین این کشورها ایران از جایگاهی ویژه برخوردار بود.<sup>۴۱</sup> علل اولویت ایران در این رهنامه عبارت بودند از:

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریک‌شناسی. اسرائیل‌شناسی. سال سیزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۱



الف. ایران به دلیل بهره‌مندی از منابع عظیم انرژی می‌توانست امنیت انرژی رژیم اسرائیل را در شرایط بحرانی تامین کند. همچنین، دولت ایران از شاخص‌های متعدد قدرت (توان نظامی، وسعت سرزمینی، جمعیت، موقعیت راهبردی و غیره) بهره‌مند بود و برقراری روابط نزدیک با ایران، می‌توانست موقعیت اسرائیل را در منطقه‌ای پر از دشمن بهبود بخشد.

ب. ایرانیان به دلایل تاریخی و فرهنگی، به نزدیکی با اعراب تمایل چندانی نداشتند و از سوی دیگر، اعراب نیز همیشه ایران را یک تهدید می‌دانستند. برعکس، پارسیان از دوران باستان از روابط دوستانه‌ای با یهودیان برخوردار بودند و قوم یهود نیز ایرانیان را حامی و منجی خود قلمداد می‌کرد.<sup>۴۲</sup>

شاه ایران نیز که به شدت از جانب رادیکالیسم عربی و نیز نفوذ کمونیسم در منطقه بیمناک بود، راهبرد بن‌گوریون را در این باره می‌پسندید و بر همین اساس، روابط خود را با اسرائیل به‌نحو قابل ملاحظه‌ای افزایش داد. شاه به ویژه پس از سقوط رژیم سلطنتی محافظه‌کار در عراق و روی کار آمدن حکومت چپ‌گرای عبدالکریم قاسم و هم‌زمان با به اوج رسیدن اقتدار جمال عبدالناصر در مصر در اواخر دهه ۱۹۵۰، با سرعت و اشتیاق بیشتری از رهنامه اتحاد پیرامونی استقبال کرد و دریافت که تنها راه مقابله مؤثر با توسعه نفوذ شوروی در منطقه و قدرت گرفتن هرچه بیشتر حکومت‌های عربی چپ‌گرا و ضد ایرانی برقراری اتحادی تنگاتنگ با اسرائیل است.<sup>۴۳</sup> محمدرضا پهلوی می‌اندیشید از طریق دوستی با اسرائیل در آن شرایط مانع سقوط اقتدار منطقه‌ای ایران خواهد شد و حتی در بلندمدت هم‌مونی ایران در خاورمیانه را بیش از پیش تثبیت خواهد کرد. در این میان، خاطره تاریخی روابط دوستانه میان ایرانیان باستان و یهودیان نیز برای شاه که خود را جانشین کوروش تلقی می‌کرد و نیز احساس بدبینی و بی‌اعتمادی وی به اعراب، زمینه عاطفی و احساسی مضاعفی را برای نزدیکی هرچه بیشتر ایران به رژیم اسرائیل فراهم می‌کرد. شاه بر این باور بود که از طریق دوستی و اتحاد با اسرائیل، سدی قدرتمند در برابر دشمنان عرب خود تشکیل داده و همچنین از بسط نفوذ شوروی در منطقه جلوگیری خواهد کرد و به این ترتیب، ادامه اقتدار ایران در خاورمیانه را تضمین خواهد کرد. البته همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، از اواخر دهه ۱۹۶۰ و با افول ستاره اقبال جمال عبدالناصر، شاه به تدریج دریافته بود که رژیم اسرائیل بیش از حد در

حال قدرت گرفتن است و با توجه به کمرنگ شدن رادیکالیسم عربی، کفه معادلات به نحو قابل توجهی به زیان نیروهای محافظه‌کار عرب در حال تغییر است. شاه که در واقع از رژیم اسرائیل برای دفع خطر رادیکالیسم عربی بهره گرفته بود تا اقتدار و هژمونی ایران تحکیم یابد، اکنون بیم آن داشت که با قدرت گرفتن بیش از حد اسرائیل، آن رژیم خود به مانع و رقیبی تازه بر سر راه هژمونی ایران تبدیل گردد. از این رو، با توجه به حضور رهبران محافظه‌کاری همچون انور سادات در مصر و ملک حسین در اردن که مایل به کاهش سطح تنش و درگیری با رژیم اسرائیل بودند، شاه تصمیم گرفت انتقادات خود را از ادامه سیاست نظامی‌گری رژیم اسرائیل در منطقه افزایش داده و مستقیم یا غیرمستقیم مقامات تل‌آویو را برای تغییر سیاست‌های خود در برابر اعراب و پذیرش صلح با آنان ترغیب کند.

در واقع، شاه سعی داشت وجهه مستقل و موجهی برای خود کسب نماید و چنین وانمود کند که رهبری معنوی خاورمیانه را برعهده دارد. برای این منظور، مرتباً رهبران محافظه‌کار عرب و نیز مقامات رژیم صهیونیستی را دعوت و آنان را نصیحت می‌کرد که به سمت صلح و آشتی با یکدیگر گام بردارند.

بدین ترتیب، از اواخر دهه ۱۹۶۰ و با فروکش کردن خطر رادیکالیسم عرب، تلاش محمدرضا پهلوی همواره بر این بود که ایران را در جایگاهی خارج و بالاتر از منازعه اعراب و اسرائیل، و در نقش یک موازنه‌گر و داور منطقه‌ای تعریف کند. از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ رفتار ایران درباره منازعه اعراب و اسرائیل مبهم و دو پهلو بود، اما در سال ۱۹۵۰ اسرائیل را به‌صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت و به رفتار ابهام‌آمیز خود پایان داد.<sup>۴۴</sup>

در زمان دولت مصدق، ایران از شناسایی رژیم اسرائیل سرباز زد و تصمیم خودش را اجرا کرد و سرکنسولگری را که در بیت‌المقدس دایر کرده بود، منحل نمود و رسیدگی به کار آنجا را به عمان محول نمود. از این طرف هم دولت مصدق مصمم نبود راجع به شناسایی رسمی اسرائیل اقدام دیگری کند و نماینده‌ای هم از اسرائیل قبول نکرده و نخواهد کرد. این اقدام دولت مصدق بازتاب گسترده‌ای داشت و یکباره افکار عمومی جهان عرب را به نفع نهضت ملی ایران دگرگون ساخت. با سقوط دولت ملی دکتر مصدق، متعاقب کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قدرت‌یابی مجدد محمدرضا شاه، به تدریج

مناسبات ایران و اسرائیل برقرار و رو به گسترش نهاد. این روابط تا اوایل دهه ۱۹۶۰ ادامه داشت و در این دوره فرایندی را آغاز کرد که می‌توان از آن به دوره تحکیم مناسبات دوجانبه یاد کرد. روابط ایران و اسرائیل حوزه‌های نظامی، اطلاعاتی و زمینه‌های دیگر را هم در بر می‌گرفت.<sup>۴۵</sup>

مناسبات ایران و اسرائیل در عرصه امنیتی و اقتصادی حایز اهمیت بود؛ در عرصه امنیتی هر دو می‌توانستند با ایجاد نوعی اتحاد، دشمنان مشترکشان (اعراب و شوروی) را از ایجاد تهدیدی جدی دور نگه دارند.

۶۵

اسرائیل با اتحاد با ایران، از یک سو می‌توانست از محاصره سیاسی منطقه‌ای خارج و با دیگر کشورها رابطه برقرار سازد، از سوی دیگر، کشورهای عربی را در محاصره کشورهای غیرعربی (نظیر ایران و ترکیه) قرار دهد. ایران نیز به سبب دشمنی اعراب (به‌ویژه مصر در دوران جمال عبدالناصر و عراق پس از کودتای ۱۹۵۸) با حکومت شاه، می‌توانست با برقراری رابطه با دشمن اصلی کشورهای عربی، امنیت خویش را تضمین نماید.

تصادفی نبود که در اواسط دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ در سایه بروز اختلاف میان شاه و جمال عبدالناصر، مناسبات ایران و اسرائیل بیش از پیش تقویت گردید. این امر موجب شد برخی چنین تصور نمایند که ایران به شکل دوژور و کامل اسرائیل را به رسمیت شناخته است. افزون بر این، شاه ایران از طریق همکاری‌های گسترده میان موساد و ساواک می‌توانست امنیت داخلی خویش را تضمین نماید. از لحاظ اقتصادی نیز روابط فیما بین حایز اهمیت بود. ایران منبع اصلی صادرات نفت به اسرائیل بود، به‌گونه‌ای که طی دو جنگ سال‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، این کشور عمده‌ترین تامین‌کننده نفت اسرائیل بود. ایران در دوره پهلوی بیش از ۹۰ درصد احتیاجات نفتی اسرائیل را تامین می‌کرد.

رژیم پهلوی نیز مانند ترکیه از دوستی با رژیم اسرائیل برای نزدیکی بیشتر به ایالات متحده و جلب اعتماد واشنگتن بهره می‌برد. شاه معتقد بود یهودیان از قدرت و نفوذ بالایی در دستگاه قانون‌گذاری و نیز رسانه‌های آمریکایی برخوردارند. از این رو، سیاست ثابت نزدیکی به رژیم اسرائیل را برای جلب حمایت لابی یهودی در ایالات متحده به ویژه از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا پایان سلطنتش در پیش گرفت.<sup>۴۶</sup>

البته از اواخر دهه ۱۹۶۰ و با روی کار آمدن دولت جمهوری خواه نیکسون در آمریکا، شاه از بابت حمایت واشنگتن آسوده خاطر شد. هم‌زمان و با توجه به درگیری آمریکا در ویتنام، خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس و افزایش ناگهانی قیمت جهانی نفت، شاه که به‌خوبی می‌دانست اتکای ایالات متحده به ایران برای حفظ ثبات و امنیت مورد نظر غرب در خاورمیانه تا چه حد فزونی یافته است، دیگر نیاز چندانی به استفاده از واسطه‌گری رژیم اسرائیل برای جلب حمایت واشنگتن احساس نمی‌کرد.<sup>۴۷</sup>

به‌نظر می‌رسد نوع نگاه شاه به رژیم اسرائیل به‌مثابه ابزاری برای گسترش روابط با غرب از اوایل دهه ۱۹۷۰ به نوعی دچار تحول شده بود، به‌طوری که وی و کارگزارانش از جمله اردشیر زاهدی، گاه انتقادات تندی علیه سیاست‌های رژیم اسرائیل مطرح می‌کردند.<sup>۴۸</sup> برخی از تحلیلگران نزدیک به شاه معتقدند سیاست انتقادآمیز شاه نسبت به رژیم اسرائیل در دهه ۱۹۷۰، موجب ناامیدی و روگردانی لابی یهودی در آمریکا از وی گردید و در نتیجه، ایالات متحده در جریان ناآرامی‌های داخلی، در عمل نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد. گذشته از اغراق‌آمیز بودن این تحلیل، صرف طرفداری برخی از نزدیکان شاه از این نظر، نمایانگر عمق اعتقاد این افراد به نقش اسرائیل در روابط ایران و غرب است.<sup>۴۹</sup>

### ب. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل

جمهوری اسلامی ایران در بدو تشکیل، خواستار نابودی اسرائیل و تشکیل یک دولت فلسطینی در کل سرزمین فلسطین گردید. این هدف موجب شد جمهوری اسلامی ایران با کشورهای عربی خاورمیانه از لحاظ ضدیت با اسرائیل در یک راستا قرار بگیرند. در این دوران رهنامه پیرامونی بن‌گوریون دچار لغزش‌های اساسی شد. همچنین شعارهایی برای اقدام عملی بر ضد اسرائیل طراحی گردید و شعار مرگ بر اسرائیل و آزادی قدس به عنوان شعار محوری در سیاست خارجی ایران شد. در مجموع، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در منطقه و به‌ویژه در مورد اسرائیل، جدا از ملاحظات سرزمینی و با ملاحظات دینی، انقلابی و ایدئولوژیک طراحی گردید.

یکی از نگرش‌های عمده جمهوری اسلامی ایران که شکل‌دهنده هویت آن بود، ضدیت با اسرائیل بود. به عبارت دیگر، اسلامیت نظام اسلامی در ضدیت با اسرائیل (و همچنین آمریکا) تعریف شده بود. رهبران انقلاب اسلامی بر این باور بودند اسرائیل همراه با امپریالیسم بر ضد اسلام توطئه می‌نمایند؛ اسلامی که مظهرش جمهوری اسلامی ایران بود. قطع رابطه ایران با اسرائیل بلافاصله پس از بازگشت امام (ره) از پاریس به تهران، بازگشایی سفارت فلسطین در ایران، انتقاد شدید نسبت به قرارداد صلح کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل و قطع رابطه با کشور مصر، اعلام اینکه هدف اصلی ایران پس از شکست عراق، آزادسازی قدس است، مخالفت با هرگونه سازش میان اعراب و اسرائیل و همچنین آرزوی نابودی اسرائیل، همگی نشان‌دهنده تصویری است که جمهوری اسلامی ایران از خود و اقدامات مناسبی که باید انجام دهد، داشت.<sup>۵۰</sup>

به‌رغم سمت‌گیری مقابله‌جویانه و سازش‌ناپذیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که به‌هیچ وجه دولت اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناخت و خواستار نابودی آن بود، به‌نظر می‌رسد اسرائیل در سال‌های اولیه پس از انقلاب اسلامی، مایل به قطع رابطه با ایران نبود. قطع کلیه روابط با اسرائیل و انحلال سفارت آن در تهران و سپس اشغال لانه جاسوسی آمریکا، موجب شد اسرائیل احساس نماید بازنده اصلی انقلاب اسلامی در ایران است و خطر انزوای آن در منطقه خاورمیانه افزایش یافته است (کشورهای عربی و ایران، در دشمنی با اسرائیل در یک اردوگاه قرار گرفتند)، در حالی که از سویی اسرائیل به دنبال آن بود که به شکلی ارتباط مخفیانه با جمهوری اسلامی ایران برقرار نماید. برخی بر این باورند که در دهه ۱۹۸۰، گروهی در اسرائیل به رهبری اسحاق رابین از برقراری مناسبات میان غرب به‌ویژه آمریکا و ایران حمایت به عمل می‌آوردند. بنی موریس تاریخ‌دان برجسته اسرائیلی این گروه را «گروه فشار ایرانی» نامیده است.

شاید یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های اسرائیلی‌ها پس از انقلاب اسلامی ایران که موجب می‌شد به دنبال برقراری روابط با این کشور باشند، حضور نزدیک به ۸۰ هزار یهودی در ایران بود. اما عوامل دیگری نیز در این امر دخیل بودند؛ مانند این تصور اسرائیلی‌ها که حکومت جمهوری اسلامی در ایران دوام نیاورده و از بین خواهد رفت. از سوی دیگر، اسرائیل به سبب عدم موفقیت در برقراری ارتباط با جمهوری اسلامی ایران، سعی کرد این کشور را در عرصه منطقه‌ای و

بین‌المللی منزوی سازد. برخی بر این باورند که حمله عراق به ایران با تحریک اسرائیلی‌ها صورت گرفته است. همچنین دشمنی‌های مخفیانه دیگری نیز طی سال‌های جنگ از سوی اسرائیل نسبت به ایران صورت گرفت.<sup>۵۱</sup>

ایران و اسرائیل خصومت‌هایی با هم دارند که به دو دسته دلایل ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک (راهبردی) تقسیم‌بندی می‌شوند. بسیاری از صاحب‌نظران، مهم‌ترین دلیل برای به‌رسمیت نشناختن دولت اسرائیل توسط جمهوری اسلامی ایران را دلیل ایدئولوژیک می‌دانند. بر اساس دلیل ایدئولوژیک، چنین استدلال می‌شود که بر همگان آشکار است اسرائیل، غاصب سرزمین فلسطین است و از هیچ‌گونه مشروعیتی برخوردار نیست. اسرائیلی‌ها با هر وسیله ممکن به اشغال سرزمین فلسطین پرداخته و با کمک قدرت‌های بزرگ به تاسیس رژیم اسرائیل نائل آمدند. از زمان تاسیس این رژیم تاکنون نیز، حقوق فلسطینی‌ها به انحاء مختلف نادیده انگاشته شده است. اسرائیل بالاترین میزان نقض حقوق بین‌الملل در عرصه روابط بین‌الملل را داشته است. هزاران کتاب، مقاله، صدها کنفرانس و سمینار در مورد نقض حقوق بشر توسط اسرائیلی‌ها به نگارش درآمده است. همه اینها موجب می‌شود هر انسانی (با هر مذهب، نژاد، قومیت و ...) به محکوم نمودن اسرائیل به‌عنوان رژیم اشغالگر و غیرمشروع اقدام نماید. از این‌رو، جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک حکومت دینی که خود را منادی و پاسدار اخلاق انسانی می‌داند، به قطع رابطه با اسرائیل اقدام نمود و خواستار نابودی آن گردید.

### ۳. سیاست خارجی اسرائیل و نظام بین‌الملل

صهیونیسم، مولد دوران تحول و انتقال سرمایه‌داری غرب به مرحله امپریالیسم به‌شمار می‌رود. در این دوره همه قدرت‌های بزرگ برای تامین منافع استعماری، فعالانه در پی یافتن جای پای محکم در خاورمیانه شدند. برای دستیابی به این هدف، نخستین بار ناپلئون بناپارت به جلب همکاری یهودیان علیه امپراتوری عثمانی دست زد که البته در این کار توفیقی به‌دست نیاورد. سپس بیسمارک (صدر اعظم اسبق آلمان) برای پاسداری از خط راه‌آهنی که قرار بود از برن - شهری در آلمان - به بغداد کشیده شود، به جذب و به کارگیری یهودیان پرداخت.

اما سرانجام، این انگلیس بود که به آرزوی دیرینه‌اش یعنی خلق اندیشه صهیونیسم و ترغیب یهودیان اروپای شرقی، روسیه و غرب برای مهاجرت به فلسطین و تشکیل یک دولت یهودی که حافظ منافع آن کشور باشد، دست یافت.<sup>۵۲</sup>

دلایل بسیاری در تایید نقش قدرت‌های بزرگ استعماری به ویژه انگلیس، در پدید آمدن صهیونیسم و رژیم اسرائیل در دست است، به عنوان مثال، در سال ۱۸۴۰ روزنامه *تایمز* لندن اعتراف کرد که پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین فلسطین مورد حمایت پنج قدرت بزرگ جهانی است. سپس تئودور هر تسل که به علت نقش برجسته‌ای که در زایش صهیونیسم ایفا نمود به پدر و بنیان‌گذار صهیونیسم شهرت یافته، فاش کرد: «بازگشت به سرزمین پدرانمان از بزرگ‌ترین مسایل سیاسی مورد علاقه قدرت‌هایی است که در آسیا چیزی می‌جویند.» اما همان‌گونه که گذشت، انگلیس گوی سبقت را از قدرت‌های دیگر اروپایی ربود و با ابداع اندیشه صهیونیسم زمینه تاسیس رژیم اسرائیل را فراهم آورد. به بیان دیگر، پس از یک منازعه طولانی میان صهیونیست‌ها، سرانجام صهیونیست‌های انگلوفیل، جناح وابسته به وایزمن - یکی از نخستین رهبران صهیونیسم - موفق به تثبیت فلسطین مکان مورد نظر انگلیس به عنوان جایگاه نهایی یا ارض موعود یهودیان گشتند.

یهودیان تنها نامزد تشکیل دولتی حافظ منافع غرب در منطقه حساس و راهبردی خاورمیانه بودند؛ زیرا به عقیده لرد ارل شافتسبری هفتم که از رجال سیاسی بریتانیا و نیز یک صهیونیست مسیحی بود، اسکان یهودیان در فلسطین نه تنها برای انگلستان که برای سراسر دنیای متمدن (غرب) سودمند خواهد بود. هر تسل نیز بر آن بود که یهودیان می‌توانند حلال مشکل غرب در خاورمیانه باشند. ماکس نوردو، از صهیونیست‌های معروف، معتقد بود که «ما فرهنگ اروپایی را همچنان حفظ خواهیم کرد. ما به این فکر که باید آسیایی شویم، می‌خندیم.» به هر حال، صهیونیست‌ها خود را مشعل‌دار تمدن غرب می‌دانند که در تلاش است دموکراسی غربی را در خاورمیانه و قلب آن حاکم کند. نتیجه اینکه نیازهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی غرب به ویژه انگلیس و سپس آمریکا، موجب پدید آمدن جریان فکری صهیونیسم، اسکان یهودیان در فلسطین، تشکیل و تداوم اسرائیل گردید؛ جریانی که با غیردینی کردن (سیاسی) یهودیت،

در پی تحقق و حفظ منافع استعماری در خاورمیانه برآمد.<sup>۵۳</sup> در میان کشورهای نظام بین‌الملل چند کشور به‌عنوان ابرقدرت از حامیان سرسخت رژیم اسرائیل شناخته می‌شوند. این حمایت در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌باشد. در این بخش به حمایت‌های سه کشور انگلستان، ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی می‌پردازیم:

**– انگلستان:** به‌طور کلی روابط میان پیروان دو مذهب مسیحیت و یهود از گذشته‌های دور خصمانه بوده است. قوم یهود در اروپا در زحمت و مشقت فراوانی به‌سر برده و از حقوق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی محروم بوده است. با گسترش و تکامل نظام سرمایه‌داری، یهودیان که به‌خاطر انجام کارهای پستی مثل رباخواری و زراندوزی به ثروت و مکنتی رسیده و اغلب اهرم‌های اقتصادی را در دست داشتند، بر اهمیتشان افزوده شد و به‌تدریج به قطب‌های قدرت تبدیل شدند. هم‌زمان با این دوران، اهمیت منطقه خاورمیانه بیش از پیش آشکار شد.

خاورمیانه پل ارتباطی شرق و غرب، کلید فتح هندوستان و سایر مستعمرات شرق و دارای منابع انرژی بود و دسترسی به آن به‌منزله تصاحب مناطق کلیدی قدرت محسوب می‌شد، در کش‌وقوس‌های مربوط به تقسیم مستعمرات امپراتوری عثمانی و در مبارزه بین انگلستان و فرانسه، فلسطین تحت کنترل انگلستان قرار گرفت. کانال سوئز نیز برای انگلستان اهمیت حیاتی داشت. از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ و هم‌زمان با فعالیت‌های آژانس ملی یهود، یهودیان از نفوذ بسیار زیادی در انگلستان برخوردار بودند. حیم وایزمن با اختراعات خود در خلال جنگ جهانی اول، خدمات بسیاری به امپراتوری انگلستان کرد.<sup>۵۴</sup>

از سوی دیگر، انگلستان در مسایل بین‌المللی و حل اختلاف با فرانسه و روسیه مانند قراردادهای پس از جنگ، نیاز شدیدی به حمایت صهیونیست‌ها داشت.<sup>۵۵</sup> به همین دلیل قول حمایت از تشکیل دولت ملی یهود را به سران صهیونیسم داد. یهودیان در ازای اقدامات انگلستان در تاسیس رژیم صهیونیستی قول هرگونه مساعدت و حفظ منافع انگلستان در خاورمیانه را به این کشور دادند. انگلستان با توجه به اینکه قوم یهود با انگیزه «بازگشت به ارض موعود» مناسب‌ترین گروهی بودند که می‌توانستند از منافع بریتانیا در خاورمیانه پاسداری کنند، با این تقاضا موافقت کرد. صهیونیست‌ها با اینکه از دست‌یابی به فلسطین به‌عنوان ارض موعود ناامید



شده بودند، ولی با شرایط جدید با اشاره و هدایت امپراتوری انگلستان بار دیگر ادعای موهوم خود را مطرح کردند. انگلستان علاقه داشت عناصر قوی یهودی را که در کشورهای مختلف دنیا پراکنده بودند، به خود جلب کرده، از امکانات مالی آنها بهره ببرد، به‌ویژه آنکه پیروزی بر متحدین مستلزم وارد شدن آمریکا به جنگ جهانی اول بود<sup>۵۶</sup> که سردمداران آن را یهودیان ثروتمندی تشکیل می‌دادند که ایجاد حکومت صهیونیستی در سرزمین فلسطین از آرزوهای بزرگ آنان بود. به‌طور کلی اهداف انگلستان از تاسیس و تقویت رژیم صهیونیستی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

یک. حفظ امنیت کانال سوئز؛

دو. حفظ امنیت راه‌های هندوستان؛

سه. کنترل پل ارتباطی شرق و غرب؛

چهار. جلوگیری از نفوذ آلمان و فرانسه در منطقه خاورمیانه؛

پنج. ایجاد تفرقه در جهان عرب؛ و

شش. دسترسی به منابع انرژی به‌ویژه نفت.

انگلستان در جهت تشکیل دولت یهود با توجه به منافع یاد شده، برای تشکیل حکومت

صهیونیستی به‌طور جدی وارد عمل شد و به اقدامات زیر دست زد:

یک. صدور بیانیه بالفور؛

دو. تنظیم لایحه قوانین سرپرستی و کفالت فلسطین؛

سه. یهودی کردن فلسطین، شامل رسمیت دادن به زبان عبری، حک کردن نام اسرائیل بر روی

پول‌ها و تمبرها، انتقال اراضی به یهودیان و اعطای انحصار خرید و فروش ابزارآلات کشاورزی به آنان؛

چهار. مصادره اراضی و دام‌های اعراب به بهانه مقروض بودن؛

پنج. افزایش مالیات بر اعراب؛

شش. انتقال یهودیان به فلسطین؛

هفت. اعطای امتیازات تجاری و اقتصادی به یهودیان؛ و

هشت. معافیت گمرکی برای یهودیان.

– آمریکا: تردید و دودلی در اداره سرزمین فلسطین توسط انگلستان و گرایش این کشور به سوی اعراب [گرایش انگلستان به اعراب تنها به این دلیل بود که مبدا دولت‌های محور هم نیرنگ مشابهی را در مورد آنها به کار برند و در نتیجه آنها سلطه خود بر کانال سوئز و دسترسی به نفت منطقه را از دست بدهند، با این موضع‌گیری، انگلستان سعی کرد دوباره اعتماد اعراب را به خود جلب کند] و نگرانی صهیونیست‌ها از این موضوع، توجه قوم یهود و صهیونیسم را به سوی آمریکا معطوف کرد.<sup>۵۷</sup>

آمریکا که بیش از هر کشور دیگری از بروز جنگ جهانی دوم سود برد و از اقتصاد پویا و پرتحرکی برخوردار گشت، دایره تعهدات خود را در خارج از مرزهایش افزایش داد. یکی از تعهدات ایالات متحده تقویت رژیم اسرائیل و تامین امنیت آن بود. به همین دلیل در اولین گام، شورای امنیت، سازمان ملل را برای به رسمیت شناختن رژیم اسرائیل تحت فشار قرار داد و کشورهای طرفدار خود را که در آن هنگام عضو شورای امنیت بودند، وادار کرد به تشکیل چنین رژیمی رای مثبت دهند. روابط آمریکا با این رژیم به طور سریع از حد روابط معمولی و متداول بین کشورها خارج گشت و اسرائیل مانند یکی از ایالت‌های آمریکا شد، به همین دلیل اولویت اول کمک‌های آمریکا به رژیم اسرائیل اختصاص یافت و یکی از اصول مهم سیاست آمریکا در خاورمیانه حمایت از امنیت اسرائیل شد. هدف ایالات متحده در تقویت و به رسمیت شناساندن رژیم اسرائیل همانا نقش حیاتی و جایگاه ویژه‌ای است که این رژیم در راهبرد منطقه‌ای آمریکا دارد. از مهم‌ترین دلایل اهمیت اسرائیل در راهبرد آمریکا می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یک. عامل تفرقه و تشتت و سرکوب‌کننده نهضت‌های رهایی‌بخش منطقه است؛

دو. پایگاه نظامی آمریکا در خاورمیانه در دوران جنگ سرد و پس از آن به شمار می‌رود؛

سه. منبع جمع‌آوری اطلاعات راهبردی است؛

چهار. مکان مناسبی برای آزمایش سلاح‌ها و تجهیزات آمریکا به علاوه آزمون رهنماهای نظامی ارتش آمریکا و بررسی انطباق آنها در شرایط مختلف است؛ و پنج. ایجاد ناامنی در منطقه و ایجاد زمینه مسابقه تسلیحاتی ناشی از آن.<sup>۵۸</sup>

در این رابطه اس ابراموف، یکی از رهبران حزب لیبرال اسرائیل، می‌گوید: «اسرائیل فقط

برای دفاع از خودش جنگ نمی‌کند، بلکه برای منافع حیاتی غرب نیز می‌جنگد و سربازان اسرائیلی ایالات متحده را از اعزام نیرو به کانال سوئز بی‌نیاز کرده‌اند.<sup>۵۹</sup>

**- شوروی:** این بحث از آن جهت اهمیت دارد که عده‌ای (مانند بعضی از گروه‌های مارکسیستی فلسطین) تصور می‌کردند اتحاد جماهیر شوروی یکی از طرفداران سرسخت موجودیت فلسطین است و از آرمان‌های این ملت پشتیبانی می‌کند. به همین جهت، گروه‌های مارکسیستی فلسطین و سازمان آزادی‌بخش فلسطین روابط نزدیکی با مسکو داشته و از حمایت‌های سیاسی - نظامی این کشور برخوردار می‌شدند. این باور غلط، ناشی از عدم شناخت صحیح از ریشه‌های پیدایش انقلاب بلشویکی و سیر تکاملی صهیونیسم در سرزمین روسیه است. از نظر تاریخی، صهیونیست‌ها از سرزمین روسیه به سایر نقاط جهان مهاجرت کرده‌اند و در واقع پیوندهای نزدیکی با این سرزمین دارند.<sup>۶۰</sup> عده‌ای از نویسندگان معتقدند که مجموعه فعالیت‌ها در ارتباط با انقلاب کمونیستی اکتبر ۱۹۱۷ در بعد سیاسی، نظامی و اقتصادی با هدایت و رهبری صهیونیسم بوده است. بعد از سقوط تزاریسیم، اولین مجلس کمونیسم از ۵۴۷ نفر عضو تشکیل شد که ۴۴۷ نفر آن از یهودیان افراطی و ماجراجو بودند. کمیته مرکزی حزب کمونیست در ابتدای حکومت از ۳۸۸ عضو تشکیل شد که ۳۷۱ نفر از آنها یهودی بودند.<sup>۶۱</sup>

شوروی در ایجاد رژیم اسرائیل نقش مهمی داشت و به طرح تفکیک فلسطین در سازمان ملل متحد رای مثبت داد و سومین کشوری بود که این رژیم را به رسمیت شناخت. در جریان جنگ ۱۹۴۸ سیل اسلحه روسی توسط استالین به سوی اسرائیل سرازیر بود.<sup>۶۲</sup> به پیروی از حزب کمونیست شوروی، احزاب کمونیست عربی مانند حزب کمونیست عراق، مصر، سوریه و لبنان به حمایت از تشکیل رژیم اسرائیل برخاستند. یکی از خدمات بزرگ شوروی به این رژیم، حل مساله مهاجرت انبوه یهودیان شوروی به سرزمین‌های اشغالی بود. مساله مهاجرت از روسیه به اسرائیل به قدری برای صهیونیست‌ها ارزشمند بود که مطبوعات صهیونیستی توقف و یا جریان کند آن را به مثابه ویرانی و از هم پاشیدگی بنیاد صهیونیستی قلمداد می‌کردند.

از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۲، ۷۰۴ هزار یهودی از کشورهای اروپای شرقی و شوروی به اسرائیل رفته‌اند. با موافقت مقامات شوروی ظرف سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۳، شصت هزار یهودی روسیه به

اسرائیل رفتند. این جریان چنان دقیق و منظم بود که حتی در روزهای جنگ رمضان (اکتبر ۱۹۷۳) نیز متوقف نشد. روس‌ها یک‌باره ۴۵۰ هزار نفر از یهودیان اوکراین را اخراج و به خاک فلسطین اشغالی انتقال دادند. در دوران پروستریکای گورباچف، دروازه مهاجرت به روی یهودیان گشوده شد و بیش از نیم میلیون یهودی در دو سال اول حکومت گورباچف به اسرائیل مهاجرت کردند. امروزه اسرائیل از بحران اقتصادی در جمهوری‌های شوروی سابق برای وسوسه یهودیان به مهاجرت استفاده می‌کند. از سال ۱۹۸۹ روند افزایش مهاجرت یهودیان از اوکراین به اسرائیل افزایش یافته است. روند مهاجرت هم‌اکنون نیز ادامه دارد.<sup>۶۳</sup>

### نتیجه‌گیری

به‌طور کلی سیاست خارجی رژیم اسرائیل تا جنگ اکتبر ۱۹۷۳ بیشتر بر تصرف سرزمین‌های کشورهای همسایه خود بود تا بتواند به وعده‌های کتاب مقدس تورات جامه عمل بپوشاند؛ که تاندازه‌ای در این زمینه موفق شد و توانست سرزمین‌های تحت اشغال خود را به‌میزان چند برابر ابتدایی برساند. لذا تمام سیاست خارجی این رژیم در این دوران تحت تاثیر عامل مشروعیت مذهبی بود، اما پس از آن با پذیرفتن فرایند صلح توسط مصر این رژیم به‌دنبال کسب پذیرش توسط کشورهای منطقه رفت و سعی نمود روابط خود را با کشورهای منطقه در تمامی زمینه‌ها گسترش دهد تا مورد پذیرش این کشورها قرار گیرد. راهبرد اصلی رهبران این رژیم در مواجهه با کشورهای غیرعرب منطقه خاورمیانه راهبرد رهنامه پیرامونی دیوید بن گوریون بود. این راهبرد شیوه دیگری از مشروعیت‌طلبی این رژیم در میان کشورهای منطقه خاورمیانه بوده است. همچنین گسترش روابط با رژیم اسرائیل توسط تعدادی از کشورهای عربی، خود دلیلی برای پذیرفتن این رژیم به‌عنوان یک همسایه و موجودیت سیاسی بود، امری که در نهایت به سود رژیم اسرائیل تمام شد. همچنین در میان کشورهای جهان نیز این رژیم برخلاف مشکلات ظاهری که بین ابرقدرت‌های غرب و شرق وجود داشت، همیشه از حمایت‌ها و پشتیبانی‌های هر دو بلوک درگیر در جنگ سرد بهره‌مند بود. هر دو بلوک در نهایت به این نتیجه رسیده بودند که وجود این رژیم برای آنها مفید بوده و می‌توان از آن به‌عنوان ابزاری علیه کشورهای عرب منطقه

استفاده کرد. البته وجود گروه‌های پر قدرت و پرنفوذ در میان این ابرقدرت‌ها در تغییر دادن سیاست‌های این کشورها نسبت به اسرائیل را نباید نادیده انگاشت. این لابی‌ها در هر شرایطی به دنبال کسب منافع رژیم اسرائیل بودند. لذا رژیم اسرائیل توانست از ابتدای تاسیس تا سال ۱۹۹۰ و پایان جنگ سرد خود را در منطقه خاورمیانه تثبیت و به صورت نسبی مشکل هویت و مشروعیت خود را حل کند.

اگرچه برخی کشورهای عربی مانند مصر و اردن به تدریج تابوی روابط با این رژیم را شکسته‌اند، ولی هنوز هم ملت‌های منطقه روابط با این رژیم را برنتابیده و بسیاری از دولت‌ها هم به صورت آشکار یا پنهان از برقراری رابطه با این رژیم اجتناب نموده‌اند. بیشتر مشکلات اعراب با این رژیم به نحوه شکل‌گیری آن مربوط می‌شود. لذا هویت و مشروعیت این رژیم مقبول کشورهای مسلمان نیست. بنابراین همواره سیاستمداران رژیم اسرائیل در صدد رفع این ضعف اساسی بوده و سیاست خارجی خود را بر این اساس سامان داده‌اند.

## منابع و یادداشت‌ها:

۱. عهد عتیق به زبان فارسی، سفر پیدایش، باب ۱۲، آیه ۷.
۲. عهد عتیق به زبان فارسی، سفر پیدایش، باب ۱۵، آیه ۷.
۳. عهد عتیق به زبان فارسی، سفر پیدایش، باب ۱۸، آیه ۱۵.
۴. عهد عتیق به زبان فارسی، سفر اعداد، باب ۳۴، آیات ۱۲-۱.
۵. رضا گندمی، «اندیشه قوم برگزیده در یهودیت»، فصلنامه هفت آسمان، شماره ۲۶، ۱۳۸۴، ص ۹۷.
۶. احمد دوست‌محمدی، «ساکنان و صاحبان اولیه و اصلی سرزمین فلسطین»، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۱، ۱۳۸۲، ص ۹۰.
۷. آیل زیسر، «سوریه و اسرائیل میان جنگ و صلح»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۵، ۱۳۷۴، ص ۵۴۶.
۸. حمید بیات، «نقش بلندبهای جولان در گفتگوهای سوریه و رژیم صهیونیستی»، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۵۲، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹۳.
۹. علی‌اکبر علیخانی، «سوریه - اسرائیل: نزاع بر سر صلح»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، شماره ۳، ۱۳۷۹، ص ۴.
۱۰. حمید بیات، پیشین، ص ۱۰۹۴.
۱۱. کیهان برزگر، «ارزیابی مواضع لیکود در روند مذاکرات صلح سوریه - اسرائیل»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، شماره ۴، ۱۳۷۹، ص ۵۲.
۱۲. عبد معروف، دولت فلسطین و شهرک‌های یهودی‌نشین، ترجمه فرزاد ممدوحی، تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۶۱.
۱۳. ریچی اون دیل، ریشه‌های جنگ اعراب و اسرائیل، ترجمه: ارسطو آذری، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶، ص ۳۲۵.
۱۴. علی‌اکبر علیخانی، «مناقشه لبنان - اسرائیل و چشم‌اندازهای آینده»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، شماره ۲، ۱۳۷۹، ص ۸.
۱۵. عهد عتیق به زبان فارسی، سفر خروج، باب ۱۹، آیات ۲۰-۱۶.
۱۶. عهد عتیق به زبان فارسی، سفر تثئیه، باب ۵، آیات ۲۱-۶.
۱۷. غلامرضا علی بابایی و بهمن آقایی، فرهنگ علوم سیاسی (ج ۱)، تهران: انتشارات ویس، ۱۳۶۹، ص ۲۳۳-۲۳۰.
۱۸. حمیداحمدی، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۷۷، ص ۴۷۷.
۱۹. آلاسدایر درایسدل و جرال د اچ بلیک، جغرافیای سیاسی خاور میانه و شمال آفریقا، ترجمه دره میرحیدر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۳۸۴.
۲۰. صفالدین تبراییان، «بریتانیا ملک فاروق را دشمن شماره یک خود می‌دانست»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۵، ۱۳۷۷، ص ۳۲۱.
۲۱. علی سپهری اردکانی، سیری در تاریخ فلسطین، تهران: نشر آریا، ۱۳۸۲، ص ۲۳.
۲۲. غلامرضا علی بابایی و بهمن آقایی، پیشین، ص ۳۸۵.
۲۳. دیوید هرست، تفنگ و شاخه زیتون، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: انتشارات بنیاد، ۱۳۷۰، ص ۲۳۵.

24. Martin Gilbert, *The Routledge Atlas of the Arab-Israeli Conflict*, Routledge, London and New York, 2002, p. 65.

۲۵. علی‌رضا سلطان‌شاهی، «انقلاب اسلامی و مساله فلسطین: چهل سالگی اسارت قدس»، *فصلنامه پانزده خرداد*، شماره ۱۱، ۱۳۸۶، ص ۳۱۳.

26. Martin Gilbert, op.cit., p. 66.

27. Eric Hammel, *Six Days In June*, US: Macmillan Publisher Company, 1992, p. 171.

۲۸. علی‌رضا سلطان‌شاهی، پیشین، ص ۳۱۷.

۲۹. هنری کتان، *فلسطین و حقوق بین‌الملل*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۸، ص ۱۹۵.

۳۰. مرتضی شیروودی، *فلسطین و صهیونیسم*، قم: انتشارات تحسین، ۱۳۸۲، ص ۱۵۷.

31. Aaron Miller, "The Transformation of the Arabs Against Israel," *Foreign Policy Research Institute*, 1988, Vo. 32, No. 1, p. 42.

۳۲. جان کیپچ، *دومین رستاخیز عرب*، ترجمه رحمت‌الله صالحی، تهران: انتشارات سپهر، چاپ اول، ۱۳۵۲، ص ۱۵۵.

33. Aaron Miller, op.cit., p. 45.

۳۴. مرتضی شیروودی، پیشین، ص ۱۰۸.

۳۵. علی‌اکبر علیخانی، «مناقشه لبنان - اسرائیل و چشم‌اندازهای آینده»، پیشین، ص ۳.

۳۶. یان بلک و بنی موریس، *جنگ‌های نهانی اسرائیل*، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۴۴.

۳۷. نوام چامسکی، *مثالث سرنوشت ساز*، ترجمه عزت‌الله شهیدا، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص ۲۵۵.

۳۸. دیتریش یونگ و ولفگانو پیکولی، «ائتلاف ناپایدار ترکیه و اسرائیل»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، ترجمه رحمان قهرمانپور، شماره ۱۳، ۱۳۸۱، ص ص ۲۶-۳۰.

۳۹. عدالت عابدینی، «نگاهی به روابط ترکیه و اسرائیل در نیم قرن اخیر»، *ماهنامه نگاه حوزه*، شماره ۲۵۱، ۱۳۷۸، ص ۴.

۴۰. دیتریش یونگ و ولفگانو پیکولی، پیشین، ص ص ۳۰-۳۳.

۴۱. مهدی آهوئی، «تحول نگاه ایرانی به رژیم صهیونیستی؛ از گذشته تا حال»، *دو فصلنامه دانش سیاسی*، سال پنجم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۸، ص ۹.

۴۲. محمدرضا اقارب پرست، «اولویت‌های سیاست خارجی رژیم صهیونیستی در قبال ایران»، *فصلنامه رآورد سیاسی*، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۸۶، ص ص ۵-۶.

43. Sohrab Sobhani, *The Pragmatic Entente, Israeli-Iranian Relations, 1948-1988*, New York and London: Praeger, 1989, p. 19.

۴۴. مهدی آهوئی، پیشین، ص ۷.

۴۵. علی فلاح نژاد، *مناسبات ایران و اسرائیل در دوره پهلوی دوم*، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۳۴.

46. Sohrab Sobhani, op.cit., p. 6.

47. Ibid., p. 71.

۴۸. علی اکبر ولایتی، *ایران و تحولات فلسطین*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، صص ۱۹۷-۱۹۵.
۴۹. مهدی آهویی، پیشین، ص ۸.
۵۰. امیرمحمد حاجی یوسفی، *ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۲، ص ۱۶۲.
۵۱. محمود طلوعی، *آفت جهانی*، تهران: انتشارات هفته، ۱۳۶۶، صص ۱۴۶-۱۴۷.
۵۲. یوری ایوانف، *صهیونیسم*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۶، ص ۵۴.
۵۳. مرتضی شیروودی، پیشین، ص ۱۶.
۵۴. اکرم زعیتر، *سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار*، ترجمه علی اکبر هاشمی رفسنجانی، قم: انتشارات حکمت، ۱۳۵۶، ص ۱۱۱.
۵۵. جان کیپچ، پیشین، ص ۱۶۵.
۵۶. محمدحسن وزیر کرمانی، *اسرائیل فاشیسم جدید*، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹، ص ۷۴.
۵۷. آلاسدایر درایسدل و جرالدا اچ بلیک، پیشین، ص ۳۷۹.
۵۸. مرتضی شیروودی، پیشین، ص ۶۵.
۵۹. رمان برودسکی، *حقایق درباره صهیونیسم*، ترجمه احمد آبادی، تهران: انتشارات کتیبه، ۱۳۵۸، ص ۳۷.
۶۰. روزبه گارودی، *ماجرای اسرائیل صهیونیسم سیاسی*، ترجمه دکتر منوچهر بیات مختاری، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۴۶، ص ۶۰.
۶۱. محمدرسول دریایی، *کمونیسم فرزند نامشروع صهیونیسم*، تهران: صادقیه ارشاد، ۱۳۵۸، ص ۱۲.
۶۲. افرایم سولا، *خداحافظ اسرائیل*، ترجمه فرامرز فرامرزی، تهران: نشر آرمان، ۱۳۵۷، ص ۴۷.
۶۳. مرتضی شیروودی، پیشین، صص ۶۸-۶۹.